بسم الله الرحمن الرحیم

انکشافات دکتر گرو حکیم طبیعی و جراح اول اداره بحریه مملکت فرانسه در داخله گیان

شرح حالات هندوهای گیان

هیئتاً هندوهای گیان قدشان عموماً بلند و رسا میباشد
هندوهای داخله اندکی بلندتر و خوش اندام تر از آنهائی که در زیر
دست رودخانها واقع شده اند میباشند شکی از این تصور نیست
که انها یعنی هندوهای داخله بواسطه پریشانی و احتیاج و استعمال
مسکرات مبرا افتاده اند .
کمسون فرانسه و مولاند خیال کرده اند ازانکه در سیاحتنامه خود انهارا طویل القامه
نوشته اند خلاصه اگر انها در اول نظر خودرا بلند قامت تر از آنچه
که در واقع میشوند نمایش میدهند بواسطه عظمت نیم تن اعلای آنهاست
که منافات کلی با حقارت نیم تن اسفل آنها دارد

توانا بسیار مشکل است که شخص بدرستی اصل رنگ این جنگلیهارا تمیز بدهد
و واقعش انکار دو عقیده از همه عقاید صحیح و درست تری که در اینخصوص
میتوانم نمود همین است که انهارا شبیه بفرنگیهائی بکنم که مدت مدیدی
در آفتاب شدیدی مانده باشند و لونشان رنگی شده باشد
پس از مدید زمانی توقف در داخله مملکت گیان دستهای با هم القدر تیره
رنگ شده بود که دستهای جماعت روگوان صفرت و سواد داشتند
یکی از جنگلیها وقتی که صورت مرا با رنگ جبه یا سایر اعضای بدنم را که دید گفت
اگر من مدت مدیدی با آنها بسر برم در زمانی نخواهد گذشت که با انها
شباهت تامه بهم خواهم کرد
اطفال انها در وقت تولد کلی سفید میباشند وقتی که این هندوها
مریض میشوند لون جلدشان روشن میگردد و رنگ پوستشان زرد و خاکستری
و اندکی شباهتی برگ خزان شده دارد و چنانکه پیداست چندان مقبول
و در نظر مطبوع نه)
دو زنیت که خوب فکری کرده باشند ازانکه تمام بدنشان از رنگ قرمز
(آنهم با رنگ سرخی که موسوم به روکو است) این رنگ را در دارالصباغ
رنگیها نیز برای رنگ کردن اجناس و اقمشه پشمینه بمصرف میرسانند

این رنگ از پوست میوه درخت خود روییست که در بنگی دنیای جنوبی می
میروید هندوها غالبا قدری روغن داخل رنگ مزبور کرده بیدن میمالند
تا هم بسهولت بسط بهم رساند و هم تابش بخشد چنانکه دیده شده که چند تن
سوالی در میان آب مانده و توقف کرده اند و هیچ تفاوتی در رنگ
بدنشان بهم رسیده و زایل نگشت

این رنگ را فقط از برای زینت نمیمالند بلکه فایده دیگر هم از وی برند
و آن فایده محفوظ ماندن بدنشان است از صدمه نیش و گزندگی پشه
حق آنست از پشه بدن را حفظ مینماید ولی نه همه چرا که من خود هندوی رنگین
چندی را دیدم که بقدری که من از پشه متزجر و متألم بودم آنها نیز بودند و از
صدمه پشه آه و ناله داشتند

حیوانات مختلف چندی در روی زمین هست که بوی مخصوصشان آنها را
از دور معرفی مینماید همچنانکه در اجناس مختلفه بنی نوع انسان نیز این خاصیت
هست چنین استنباط کردم که اهل دنیای جنوبی از سیاهها و هندوهای جاهای دیگر
ما به الامتیازشان این است که بوی چرم تازه دباغی شده از آنها می آید
و زینت که این بو بواسطه رنگی است که بیدن میمالند چراکه نفوذ رنگ
بواسطه چربی بدن ضماد رنگ مزبور تصرفی در جلدشان بخشد و این بو ناشی شود

در اعیاد و رنگ بدنشان را با نقشهای سیاه مزین مینمایند این رنگهای سیاه
از شیره میوه زنیپا بعمل می آید ابتداءً وقتی میوه را پاره میکنند هیچ گونه رنگ از
او محفوظ نمیشود بعد بملاصقت و مجاورت هوا صاحب رنگ سیاه میگردد

بعضی از هندوها یکه میخواهند از رفقای خود قشنگتر باشند خیال رنگ شدن کرده
سرتاپا تمام بدن خود را سیاه میکنند و بهمین ملاحظه که مقبولتر و خوشگلتر از دیگران
شده اند خود را ایمن مینمودند تا در نظر من سبقت امتیاز بجویند و جلوه نیکوئی بکنند
بسیار کم عادت خال گذاشتن دارند مگر قلیلی از آنها که این عادت را خود پسندیده
و این زینت را شعار خود کرده و این زحمت را بدن خود هموار نموده آنها فقط
یک تیغ ماهی در شیره باشد زنیپا فرو برده در هر جا و هر نقطه از بدن را
که میخواهند فرو میکنند

همچو قفا از طایفه روکیان کسی بنظر نمیرسد مگر اینکه قبل از حرکت بدنشان را
رنگ بکنند این رسم و مراقبت اختصاص برجال اینها دارد و زنها از این بقع
ممنوع میباشند و نیز وقتی که بسفری میروند قدری روکو و قدری زنیپا
در کدو و شاهانیکه عوض مهره بند کرده و چون گلوبند قلاده گردن نموده میزنند
و احتیاطا با خود می برند تا در مقام ضرورت بدنشان را با جزوی از رنگ و با دیگر
جزو قشنگ نمایند (و زبانحالی خوبست که این مصرع را بگویند این همه طاوس علیین شد)

حمرت رنگی که بدنشان میمالند بهر چه مالیده بود درخشش میکند خاصتاً موهای
آنهاکه از فرط سفید میباشد طول نمیکشد که بواسطهٔ مالیده شدن ببدن اینها با لون
تغییر لون بهم قرمز میشوند

شخصی از طایفهٔ روگیان که از برابرهنهای مرا پوشش بود هرچه کردیم دیگر سفید نشد

موی سر و باصطلاح گیسوهای این هندوها غالباً سیاه میباشد

جماعت بوفس که سابقاً با طایفه مراوده با طایفهٔ آیاکوله داشته اند اظهار میکردند
که آنها موی سرشان چون زلف اهل هولاند بور است ولیچون آنها را برأی العین
ندیده بودم و خبر هم که محتمل صدق و کذب هر دو میباشد لهذا نتوانستم این خبر را
بصدق حمل کنم

هندوهای کیان موی سرشان بجعدی موی سیاهها و نافادکی موی سفیدهاست بلکه
برزخ میان این دو جنس است

اندکی از جلو سرشان را تراشیده باقی را میگذارند که تا الی ما شاء الله دراز میشود

ریش در میان اینها کمیاب میباشد و خیلی نادر است مولی از چانهٔ یکی از آنها میروید هم
اگر بروید چندان در قید این پیرایه نیستند و وقعی بوی نمیگذارند مراد قرب آب
در قلع موهای ابروها و مژگانهای خود دارند که نمیگذارند رشد کرده مصمم کندنش میشوند
موهای مژگانهای خود را من باب اینکه بهتر ببینند و مانع از نگاه کردنشان نشود میکنند

موی ابروشان با موی ابروی سفید پوستها نیست و خلقتاً ابروشان کمانی نه
ریش دار سفید پوستها در نظرشان اعجوبه می آید و از دیدنش تعجبها و حیرتها مینمایند
یکی از کدخدایان روگیان که در عمرش آدم سفید ندیده بود تا چند تار از موی
ریشم را از من نگرفت نماند و مستحفظ و بلد و جز بمن نداد

زن و مرد اینجماعت تمام موی بدنشان را با دقت هرچه تمامتر میکنند

سرشان از حیثیت بزرگ بودن و گرد بودن مناسبتی با سایر اعضای آنها دارد
پشت سرشان پهن تر از پیش سر است در میان اینها سر مخروطی و کله قندی
چنانکه در سواحل شط آمازن دیده بودم مشاهده نکردم جبههٔ اینها برجستگی
پیشانی مردمان سفید نیست حدقهٔ چشمشان تنگتر از چشم مردم سفیدها است
پلک چشم اینها چون انسان سفید دوره محوری باز نمیشود بلکه باندک انحرافی
از جلو بعقب و از عقب بجلو باز میشود مثل چینیها که آنها حرکت پلک چشمشان هم
دهن این طایفه غالباً کوچک میباشد اما لبهای اینها اگرچه از لب سیاهها نازکتر
میباشد ولی از لب سفیدها ضخیم تر است

چندین طایفه از هندوهای کیان خاصه قبیلهٔ کالی پس و طایفهٔ امرون
گودی پشت لبشان را سوراخ کرده استخوانی و یا سنجاقی چیزی از او گذرانند
ولاینقطع با زبان او را حرکت میدهند این عادت قبیحه در میان طایفهٔ روگیان معمول نیست

محض اکمال صورت نوعی این وحشیها معتقدند در صفشان بس که بند دستشان در کلفتی
مثل بند دست مغولها میباشد

جوانهای هر دو جنس یعنی اناث و ذکورشان کلفت را می‌پسندند
و شکم گندگی را دلیل وجاهت میدانند

دستهای این حضرات زدبار و عصب است ولی با وجود ضخامت مچ
انگشتانشان بسیار کوتاه میباشد بدرجه کوتاه که انگشت آدمهای بسیار بزرگ
و بلند اندامشان بدرازی و کشیدگی انگشت دخترهای دوازده ساله نحیف بوت
نمیشود

در کمال سهولت از پاهای این حضرات را میتوان تمیز داد پاهای اینها
خیلی کوتاه و پهن و جادار است و رگ بسیار کمی دارند یعنی برجستگی ندارند
بقاعده میبایستی با چنین پائی نتوانند بطوریکه باید راه بروند و حال اگر بر
خلاف این قاعده من خود امتحان کرده از اینها مشاهده نمودم و مطمئنا
و تصدیق میکنم که یکی دنیای جنبنج اولین پیاده رو دنیا میباشند
طایفه زوکیان سکنه آبشار موسوم به یاری چهل الی پنجاه فرسخ مسافت را
در میان جبال شامخ پیاده طی مینمایند که رفته در منزل و مسکن طایفه اپانی
که در کرگ مازنی سکنا دارند و با آنها دوست میباشند رقص نمایند و حوالی بکشند

زن و مردشان بالاتفاق بدون اینکه توقف و مکثی بکنند منزل بمسافتی را
بسرعت طی مینمایند و در این بین تازه کردن نفس نمی پردازند

وقتی که در میان کوهها و یا بجا راه میروند و طی طرق و بار مینمایند دایم در روی
یک خط میروند و بقطار متعاقب همدیگر رفته از ردیف هم نمیشوند بانچه است که
که قطار هندی ضرب المثل شده و شهرت کرده است و هر قطار در روی یک
خط مستقیمی را شبیه بقطار هندیها مینمایند این سبک راه رفتن چنان
در میان آنها متداول شده که از عادت هم گذشته و جوب هم کرده
تقسیمی معتقد باین قطار رفتن میباشند که اگر از اینخانه بخانه دیگر روند و یا از میدان
بسیار وسیع و همواری عبور بکنند باز متعاقب همدیگر رفته قطار را از دست نمیدهند

اعتراض دکتر هموری که یکی از دوستان من بود و مدت سال
در کیان مقیم بوده یک روزی بر سبیل مزاح و شوخی بمن گفت هیچ وقت هیچ
مریض نمیشود مگر یکمرتبه و آنوقتی است که باید بمیرند در تمام کیان علیا من اتفاقا
یک مریض برخورد کردم و بس باید این اعتراف را هم بکنم که کل اقوام
و بستگان او شدیداً از حیات او نومید بودند که جمیع مراقبات و معالجات
مرا درباره او بمصرف هدر میدانستند
که بستن و اختلاط و از این مقوله علایم را علامات مردن میدانند تا وقتیکه

بیاری رفت کردیت میز بیتم

طبیب و دوا کل این وحشیها از خود طبیب و معالج دارند و اورا
پپای مینامند هندوها اینکه بارهای مراحل بودند و از میان جبال و تلال
میگذرانیدند یک پپایی را همراه خود آورده بودند من خود او را و وضع
معالجه کردنش را هم دیدم

آپاتو که رفیق طریقم بود بدرد سر و صداع سختی گرفتار شد با وجود همراهی
با من و بصیرت باحوال مم داشتن به پپای طبیب خودشان رجوع نمود پپای
مذبور آمده در مقابل مریض نشست بعد از لمحه سکوت سر را رو به آسمان بلند کرد
نگاه ممنود مفاد این نگاه و توجه التماس بشیطان بود که از گناه این عیسوی
که در ملکش سکون و واقعیت درگذرد و بعفو و اغماض بگذرانید و دیگر آزار
و سخطش نکند در حین توجه هم راسیگارت میکشید و در کمال تفنن دوداش را
از دماغ بیرون میکرد مثل جوانهای نورسیده پاریس در نزاکت سیگار
کشیدن مقید بود پس از اتمام توجه سیگارت درازش را در میان انگشتان
پایش گذاشته بدون اینکه از مریض تحقیقی بکند بمعالجه پرداخت [illegible]
محل درد سر را با شدت تمامی پف کرد و بعد یکپارچه سنگ برنده تیزی
را از زمین برداشته با وی هفت و هشت جراحت بموضع موجع که [illegible]
وارد آورده و بعد با دهن خود در عوض شاخ حجامت خونش را مکید

بعد با دهن بادکش کرد از این کار که فارغ شد مجدداً سیگارتش را آتش زد و
دو سه مرتبه دودکش زد و بصورت و دهن مریض پاشانید و بدون اینکه متکلم بشود
برخاسته رفت

آپاتو از آنجائیکه از خارج اعتقادش بکارها و نیرنگات این قبیل فوق [illegible]
بیش از وثوق بمعرفت و علم و بصیرت طبیبانه و حذاقت حکیمانه من بود لهذا خود را
بالمره تن درست و صحیح دیده بقسمی که گویا هیچ درد ندیده بود و بلا فاصله
در بیت بکمین غذا صرف فرمود

آنحضرات **پپای** لقب در کل امراض حموی مریض را از غذا و خوراک منع [illegible]
و در حین شدت تب آب سرد در بدن راکور میکنند 

پپایها در میان مردمان طوایف خود بسیار معزز و محترم میباشند چرا که سالها
باید ریاضت بکشند و ممتحن بشوند تا پپایی شده طرف رجوع گردند پس ریاضت
کشیده حتی در میان جنگلیها هم تنها پپایی نشود و معزز و محترم گردد

مزاج و مذاق همه این هندوها بالتمام صفراوی مزاج میباشند از استقراء
چنین مستفاد میشود که اهل آنجا در میانه مزاج همه اعضا زهره شان از همه بیشتر
رجوع کاریست و متصل در حرکت است و فراغت ندارد
در مسئله ذوق و شرب از طایفه زرگیان حدت ذهنی و وقت خواهی از یک [illegible]

برای آنها چون خرق عادت است ندیدم

خوراک

غالباً خوراک دو وقت غالب طایفه رودکیان گوشت ماهی
شکار و بخیم نور بای تند پُر ادویه ایست

با وجود که این هندوها عموماً نمک استعمال و صرف نمیکنند اما قاعده تحصیل آن
بنوع خوبی بدست آورده اند ساقه بخیم درختی راکه موسوم به بت است
میسوزانند و زغال خاکستر آنرا در میان دیگهای گلی ریخته آب گرم بر روی آن
میریزند بفاصله کمی خاکستر ته نشین میشود و نمک جزو آب میگردد بعد آبرا
در ظرف دیگر نقل مکان میدهند میگذارند که خشک میشود و نمکش ته نشین میشود آنرا
بعد که ریختند نمکش را که ترکیب از دو جزو است جمع کرده در وقت ضرورت
بجای نمک متعارفی بکار میبرند و هیچگونه ضرر و خطری هم بروی حال نمیدهد
طباخهای هندوها از جهت پاکیزگی و سلیقه نقصی ندارد و هیچ نمک هم کشار را
کرمن تکذیب بکنم و کم میدانم و در اول که دیدم طبیعتم را بهم تا ذهنم را مشوش نمود
و از قرار این است در وقت کف کردن و سرریز شدن شوربا طباخ
دهنش را پُر از آب سرد کرده لقمه دار با دهن پف آبش میزند

وقتی که شخص غریبی وارد طایفه هندوها شود اول مراقبت صاحبخانه میزبانش در باره او
این است که غذا از برایش مهیا نماید و تنها بدون اینکه با وی تکلم نمایند کلی از

برایش در پهلوی رئیس طایفه میگذارند که باید با او در غذا همراهی نماید مثلاً
ماهی سردی پس مانده خوراکی از شب و روز مانده چیزی بر چه حاضر است
برایش تناول نمایند

هندوها چنگال را نمیدانند چه چیز است ولی قاشق چوبی کوچک خیلی دارند
قبل از غذا و بعد از آن هر دو دست خود را میشویند و در این باب کمال مراقبت را
دارند پس از صرف طعام دهن و دستها را با حوله که از پوست درخت ریشه
و نرم است پاک مینمایند

همه روزه رجال قبیله با هم مجتمعاً غذا میخورند زنها طعام از برایشان آورده
بخدمتشان اقدام مینمایند از خانه هر کس هر چه بوده و در خانه هر کس هر چه آماده هست
بی تکلف ظاهر باطن میشود مثلاً آن یک شکار دارد می آورد و این یک ماهی
در بار داشته تقدیم مینماید این غذای الیت را در تالار کالی پوشی بزرگی
که در وسط قریه واقع و باصطلاح مضیف است صرف مینمایند پس از صرف
طعام هر کدام بخانه خود رفته و اغلبشان مجدداً با زن و بچه خویش شرکت در اکل میکنند
قوه دافعه و هاضمه و محلله غریبی دارند که غذای زیاد چنینی را تحلیل میبرند اقلاً
در روزی چهار مرتبه را که غذا میخورند من خودم بچشم دیدم که شبی سه مرتبه و چهار
بیدار شده غذا میخوردند عزاتی ندارد اگر بگفته هندوهای کهنی را فقط در نام تناول

این را هم باید گفت که طاقت گرسنگی نیز خیلی دارند و تا مدتی با جوع
بسر می برند

طایفه رودگیان هرگز در بین غذا آب نمی آشامند

وقتی که از جبال تونوک پوماک عبور میکردیم در چند موضع چنین اتفاق کرد
با آنکه سی نفر همراه داشتیم از خوراکی جز یک میمون لاغری نداشتیم بهمین
قناعت کرده و سد جوع نموده و راه پیمودند این صبر و تحمل گرسنگی
در نزد اینها بها و دیگر مردم یافت نشود

از ماتوک که بیاز علفی است و در بنگی دنیا بعمل می آید نان درست میکنند
و شراب نیز بعمل می آورند و آن شراب موسوم بکاشیریت

در اوایل از کاشیری متنفر بودم در اواخر بعادت تجرعش کرده بودم
بذائقه ام خوش می آمد

چون الکل و عرق ندارند چندان ضرری بوجود نمیرسانند

از نی شکر نیز یک نوع مسکری که خیلی بهتر از کاشیریت میسازند و تحقیق
بعضی میروند چند شاخه فلفلی بقعر جلبندی خود می اندازند که بروقت
تشنه نشوند از او بکشند

دین و مذهب رودگیانهای جنگل ایتانی و دشت واجیه

معتقد بدو عقل میباشند یکی رحمانی و دیگری شیطانی یا یکی فاعل خیر و دیگر
فاعل شر عقل خیر را خدا اش میخوانند چون رحمانیتش غلبه دارد و ملکه صدور
هیچگونه شری از او نمیشود و متعرض احوال کسی نمیشود که حالت ایذا از او
ندارد باید آسوده و باحوال خود باشد و کسی را با او در چنین صورتی کاری نیست
اینکه پرستش و عبادتش میکنند نه از باب بیم از او و یا چشمداشت به نعیم اوست
بلکه برای این است که حالت سطوتی هم بخشند و دارای غیرتی شود

اما عقل شر که نامیده و نامش شیطان است متصرف و راسخ در اسباب
کار هر قسم اعتقاد این مردم با همینی که دخیل در کلیه امورش میدانند و از مداخله
در هیچ امری دریغ نمیدانند رتق و فتقش را معتقدند و نظم و نسق را حکم میکنند
غضبناکش می پندارند و از خشمش باک دارند از آنچه است که در تقدیم قربانی
و نذورات و خیرات و غیرها خود کشی مینمایند تا اگر خشمش را فرو نشانند و از غیظ
و سخطش ایمن باشند

تشریفات اموات در این سی و دو روزی که در قریه
... متوقف بوده ایم دو روزش را مراقب مردن یک هندو ولی
بودم که در حالت نزع بود و اقربایش بالمره از زندگی او یأس داشتند
میخواستم ببینم در حق او چگونه رفتار میکنند و در کفن و دفنش موجب کدام

اجیاد در زندگان شخص محتضر بطور غریب و وضع عجیبی اظهار مهربانی کرده و بعضا
خصوصیت و رایگانی بنحو حس مینمایند هر یک پشته بزرگی هیزم از جنگل
که بمصرف سوزانیدن نعش میرسد بخانه اش آورده در پهلویش میگذارند و وی
میگویند که فلان دوست ترا تو ختم و اینک پشته هیمه از جنگل باخود
برای سوزانیدن جسم تو حاضر و آماده آورده است

محتضر بحرفها و اعتنا نمیکند و اظهار مباهاتی مینماید که رفقایش منزل او را
نزدیکی نعشش همه جمع

من بگمان اینکه مبادا شب بمیرد و من حاضر در تماشا نباشم آنرا بنوکرم سپردم
که در ده بماند و مراقب مردن محتضر بشود و بعلامتی که قرار داده بودم مرا
اطلاع بدهد من خود با سایر همراهان بجنگل رفته خوابیدیم
چهار ساعت بصبح مانده بعلامت معهوده از خواب برخاسته مشعلها
رو بقریه رفتیم چون هوا تاریک بود و از روی ترحم بر روی چوبها
که در سر راه ما واقع بود انداخته بودند عبور نمودن زحمت داشت
چوب عود که در میان راه افتاده بود جمع کرده مشتعل نمودند و هادی
شدند تا عبور نمودیم

شخص تازه مرده آدم رشید و پر دل و بلطف همه تعریفش میکردند زنهائی که مرده را

بحش میکردند وصفات نیکویش را بیان مینمودند بانغمی که جرئتها و جلادتها
و تهورانی که در جنگلها از و بروز کرده و وقوف و چابکی که در شکار کردنها
و صید ددها بخرج داده بود گریه کنان تعریف میکردند و افسوس میخوردند
مرد و زن از اطراف و جوانب آمده بصاحبان میت ملحق شدند و بصدای بلند
جیغ کنان مرده را میستودند

همه جانورها و بهایمی که در آن قریه بودند از صداهای عجیب و غریب صاحبان مرده و دیگران
بیدار شده صدای صاحب مرده خود را داخل کرده زوزه میکشیدند

پس از فزع و جزع زیاد جوانهای قبیله داری برپا کرده و چوب بستی وارد او
نعش مرده را در روی چوب شاخ بهم بسته و هیزمهای تعارفی را بدورش چیدند
بهترین اسبابها و زینتهای مرده را پیرایه آتش کردند از قبیل بازوبند و زانوبند
و تاج پردار الوان و گلوبندهای متعدد و شانه چوبی و سوتک و غیره

وقتی که مردم از این تدارکات فارغ شدند زن آن مرده آمده برچه سبو کاسه که
که شوهرش استعمال کرده بود آورده در حضور مردم بزمین زده شکست از جزع و فزع
و خودکشی و دلسوزی فروگذار نکرد

هیزمها مشتعل شده روغن مرده و باد شمال که میوزید بوی مدد کرده در لمحه مرده را
خاکستر شده دیدیم بعد خاکسترش را جمع کرده در طبقی از گل ریخته در طاقچه منزل نعش

بیکدار زند تا کمال بماند بعد فوراً آورده در خاکش میریزند

هنگامیکه اهل قریه از اینکار فراغت حاصل کردند با تمام خانهای خود را تمیز میشویند و با دقت
زیادی میروبند و بلکه صحن و متن خانه خود را کاملاً تنقیه و تصفیه مینمایند
اینکار را بملاحظه اینکه حفظ صحت کرده از سرایت بوی مرده و مرض مسری
گریزند و دچار مرض نشده ایمن باشند

حرکت بکنار جنوب هیچکدام از بنده‌ها نمی خواستند با من همراهی بکنند
و ناوی چیزی هم بمن بدهند آپاتو چاقوی زرین آنها داده ناوی در عوض
گرفت صاحب دو ناو شده حرکت کردیم که بلکه خود را به تند آب باری
برسانیم دو بنده و دو نفر سپاهی که همراه بودند بجاکه بساقه درختی محافظت از
عبور بسکر این چهار نفر بوقوف تمامی لنگابها را بتعاقب همدیگر سنگ زده اند
یکی از بنده‌ها یکه در جلو بود یک آبمانی را با تفنگ زد چند قدمی انطرفتر میتی
خود را برودخانه انداخته جلو آب کمی را که ماهی زیادی در روی جمیع شده بود
و با قداره و نیش ماهی بسیاری صید کرده اسباب بریان و اداری ما
را فراهم آورد  بالاخره در ساعت ده صبح به بندهای
وقت بنظر یک هیولای عظیم و خلقت سیاه جبینی را دیدم که در میان رودخانه
رو بطرف ما می دوید و میخواست آنطرف رودخانه برود برادو ناو را [illegible]

معلوم شد که تاپیر بود آپاتو در مسافت چهار پنج قدمی با تفنگ دو ساچمه
دو سه تیری از برایش انداخت و رودخانه را از خونش رنگین ساخت ولی
با وجود این بار حیوان مذکور در کمال تهور مشغول رفتار خویش بود تا از آب
خارج شد بجنگل داخل و پنهان گشت آپاتو متغیر شد چرا که این حیوان
تاپیری بود که چون همجنسهای خود بتیر از مجروح گشته و گم شده او را کشیده
و آدمها در جنگل بتعاقبش رفتند

من خود در پای درختی نشسته بیاض یادداشتم را مرتب مینمودم که ناگاه صدائی
شنیدم سرم را که بلند کردم بچه حیوان عظیم الجثه را که از میان علفها میجهید و
در رو بسمت من می آید پناه بساقه درخت بردم دیدم که تاپیر خشم آلوده است که
بی نگاه بعقب سر خود کردن آمده از من گذشت آپاتو از صداهای داد
و فریاد و غوغا و بیداد من از عبورش مستحضر شده در سر راه و معبرش ایستاده در چند
ذرع بفاصله گلوله از برایش انداخت و بیجانش ساخت این شکار از برای
ما و زنها از ماده گاوی بیشتر بود همه شکار کنان می آمدیم تا در ساعت یازده
روز پنجم اکتبر به دهنه گریگ گواری رسیدیم

از دهنه [illegible] جمعه گذشته جای سلامت [illegible] تا بفلات آمازون رسیده [illegible]
رو بسمت [illegible] نشستیم

ترجمه و تحریر [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

سیاحتنامهٔ ولایات واقعه لائوس و وحشیهای جنگلهای
هند و چین که در سنه ۱۸۶۷ دکتر
هارمان فرانسه نوشته و در تور موند
با نقشه است

در سنه هزار و هشتصد و هفتاد و چهار در معاودت از سیاحت تون کینگ
که خاتمه آنش از فوت ذوبنان گارنیه منجر به بدبختی شد استادگی
با اجازه ماموریت اکتشافات علمیه در هند و چین حاصل کردم
که بواسطه طول زمان توقف در هند و چین و بواسطه نقشهای خیالی و
من اشکالی نداشت اطلاعات مجمع جغرافیائی که بطبع رسیده
انتشار یافته بود اغلب آرزوی اسناد و درازی نورهای معتبر سفر سیاحتگاه بود
که من در سنه ۱۸۷۵ شروع کرده و بمجمع بردو فرستاده بودم
در میان خطوطی که در جلو دارند خود بیان بکنم یکی از جمله صفحاتی را که در
سمت یسار شط مکنگ در ماه فوریه و مارس سنه ۱۸۷۷ سیاحت کرده ام

تقریبا خیالم را محدود به پاک نویسی یادداشتهائی که هر شب در عالم تنهائی
می نوشتم در حالتی که خیال روزی که هنوز دور می نمود می کردم که شاید روزی
بشود و بتوانم دست تصادفی که از بسط طبیعتها را فشرده مصافحه نمایم و باهم
بزبان اصلی خود آن چند کلمه سؤال و جواب نمایم

تفصیل قریه باساک — حکایت شاهزاده والی باساک — تفصیل بعضی وقایع

در اوایل فوریه هزار و هشتصد و
هفتاد و هفت پس از آنکه الجاه او تب یکماه ولایاتی را که بواسطه یاغیگری
شاهزاده سیوانا برادرش پادشاه کامبوج در طول و سورش بود
از خشکی دور کردم به باساک رسیدم
کمیسیون مکنگ در سنه ۱۸۶۶ مدت مدیدی در باساک توقف کرده بود و هر چه
جالب دیده بشود دیده بود دیگر چیزی باقی نمانده بود که من بنویسم و
چیز تازه هم نبود که من متعرض بشوم علاوه بر اینها که قریه لائوسی که واقعه
در کنار شطی باشد تفصیلی ندارد که قابل تغییر و تفاوت باشد تا بواسطه زمانی
که گذشته اختلاف و تغییرش را ضمیمه سیاحتنامه کمیسیون سلف نمایم منتهای
اختلاف و تغییر این قریه منحصر بخراب و بعد آن از شط و کم و زیاد شدن
خانهای گالی پوش آن و بس

باتاک حاکم نشین و قصبهٔ یک ایالت معتبر و قابل ملاحظه است
یک حاکم مختلف و مختصری که در اینجا ماندارن معروف است اداره اش
مینماید منتها مابه الامتیاز این ماندارن با حکام قرب و جوارش این است که
ملقب بنجاوو است (تقریبا بمعنی شاهزاده است) این لقب یا موروثی
و یا از دربار سلطنت عطا میشود علائم و لوازم این لقب داشتن یک
چاییدان و یک سرفه دان و یک جعبه از مقوا و یک سینی طلا است
پس از وفات هر حاکمی اشیاء مزبور را بدربار سلطنت برده بحاکم دیگر که
جانشین میشود رد خواهند داد و بمعیت حکومت روانه اش خواهند نمود
باید انصاف داد که شاهزاده باتاک مباهات زیادی چون بسیار
حکام و شاهزادگان باین اسباب مباهات نمیکند و آنها را وقعی نمیگذارد ولیکن از
وجنات و اطوارش و از روحیه و کردارش چنین استنباط میشد و از اندرونه اش
نیز پیدا بود که دایم بدبختیها و ذلت خانواده اش را یاد آور است و هم ظلمی
که در حقشان شده بود و حقوقشان را با اکراه و عنف از آنها سلب کرده بودند
در نظر دارد و فراموش کرده است و بالمره مایوس نیست از اینکه روزی دیگر
مجددا بتخت سلطنت پیشینیانش عروج نماید
شاهزاده باتاک آخری خانواده و سلسله پادشاهی قدیم لاوس است که در سلطنت

و پایتختشان شهر ویخان بوده است در سنهٔ ۱۸۲۸ اهل سیام بقهر و غلبه
تصرفش کردند و در انهدامش کوشیده با خاک یکسانش نمودند و پادشاه
و بستگانش را معدوم الوجود کردند آثاری از این شهر جز چند خرابه باقی نمانده
آنهم طولی نخواهد کشید که بواسطه فشار و هجوم نباتات انبوه قدرت کلیه منهدم
و معدوم الاثر خواهد شد
در ورود بباتاک اول مراقبتم در آنجا مهربانی و توجه مخصوص شاهزاده صرف
نمودم و او را با خود رایگان کردم قبل از خروج از نقطه دو نفر از نوکرهایم را
لباس فاخر پوشانیده برسالت نزد شاهزاده مزبور فرستادم و هدایا و تحف
چندی که محض از برای او با خود همراه برده بودم بصحابت آنها فرستادم
از جمله هدایا یک قبضه قداره با نمایش و دارای جلا و صفائی بود و غلافش مطلا
بود قداره مزبوره خیلی پسندش آمده و خیالها از برایش میکردم طولی نکشید
که ایلچیهای من معاودت کردند و چند نفر از آدمهای شاهزاده را همراه خود
آوردند که اسبابها و احمال و اثقال مرا برداشته بمنزلی که برای من معین
کرده بودند حمل و نقل نمایند (مصنف را لاوسیها سالا میگویند) خانه ایست
که از نی و گالی پوشیده شده و تفاوتی با خانهای گالی (کچ) پوش خودشان ندارد
فقط کلاه فرنگی مزبور و تیر چوب بست و جزء عمارت شاهزاده بوده بدین همگو

سایه و پناهی لاینقطع بدف اشعه دائمی آفتاب سوزانی بود
مأمورین شاهزاده عذرخواهی از بدی منزلم کردند میگفتند همه دارالعرباها
شاهزاده اُوبن با همراهان بسیار و آدمهای پیشمارش تصاحب کرده منزل
نموده اند منتهای نقصان در اینجا پانزده روز دیگر خواهد بود همینکه ده شاهزادهٔ
اُوبن ساخته شد آنها میروند و جای لایق و شایسته از برای من شخص خواهند کرد
اُوبن قریه حاکم نشین محال معظمی است که در طرف یمین رودخانه واقع است
یک ماندارن (حاکمی) که تقریباً ده سال میشود که بلقب شاهزادگی ملقب شده است
در وی حکمرانی مینماید این ایالت از کل ایالات لاووس معموره تر است
و دست تسلط حاکمش بر سر خیلی از ولایات حول و حوش دراز است و
احکامش نافذ این شاهزاده اوبن را با جمعی از دولتخواهان و رجال
ایالت متبوعه اش بهانه مأموریت باساک کرده بودند ولی در حقیقت برای
این مأمور شده بودند که مراقب حال و کار سیوآتای بیچاره که کار یاغی
گریش با این شدت شیوع بهم نگردیده بود بشوند فی الواقع از برای جاسوسی شاهزادهٔ
بیچاره حاکم باساک آمده بودند

شاهزاده مزبور اطمینان از کار و خیال یاغیگری خود نداشت و بعلاوه
هیچوقت از خجالت بیقدرتی و کمزوری خود را که در مقابل دولت سیام میدید

و دائم این خفت و خجالت را در دل خود تغذی میکرد از من پنهان میکرد
و راز نهانش را بمن آشکارا نمیگفت

در میان مهتابی بالا که منزل من بود در سمت غربش جبال باساک نمودار بود
و بخط مستقیم تا چشم کار میکرد آسمان تیره رنگ و مملو از اشعه و انواری نمودار
بود این فصل خشکی بود یعنی فصل انقطاع باران بود و اغلب درختها
بواسطه خشکی زمین و سرمای شب از برگ پژمرده و زرد شده نیز محروم شده بودند
در عقب قریه باساک دشت شوره زار عظیمی واقع است که در فصل باران
مملو از آب میشود و در این فصل که خشکی است علفها و بوتهای خشکیده گردیده
در زیر کاسه سم گاومیشها دود میکنند شب که شد هزاران صدا و قال و مقال
روز مختلف و کوچک شده خود را در نواهای شب قریه لاووسها جا نموده
از جمله نواها اولا نوای زنگها و ناقوسهای چوبی بزرگیست که گردن گاومیشها
آویخته اند وقتی که از صحرا برگشته داخل در حصارها و محوطهای منزل خود
میشوند نواهای غریب و عجیب معاودت از گوش زد میکنند و دیگر صدای
بم و معوج فیلهای خانگی است که بکلاشان میزنند و خود را از کناره [illegible]
و فواره مردها با لغز انیع در آب می اندازند لحظه دیگر از این صداها صدای
دنگهای برنج کوچک که با داد و دست زنها و دخترها بلند شده دیگر به گنهوا

پردهای دانهائی که در هاون است می‌افتد بالاخره با این صداها و نواهای
موزیکی که لحنش از گرز و چوب است بنده دارالحکومه گذشته و با نظر فرو میرود صداها
و زوزهای جماعت ببر نیز اتفاق دارد اگرچه صدای ببرها از شب نیز شنیده
میشود که در معبد همه را متذکر کنند و دایم صدای بی‌تغییر لحن و نغماتشان گوش زد بود
چون صبح شد شاهزاده باباک را از دیدن گردشش متحضر ساختم شخصی قبائی
مندرسم را که در پنج و بن یکی از صد و قبا بود و مدتها بود که طرف احتیاج اعضا
نشده بود پوشیدم و در و ظرف درب دارالحکومه رفتم
حیاط دارالحکومه شکل مربع بود و بر هر سمتش هشتاد ذرع مساحت داشت در عمارت
پاشنه بلندی داشت و تقریباً سه ذرع ارتفاع در و پاشنه بود
در میان حیاط خانهای گالی پوشی چند بود که اغیار ببر خانهای آن قسمت بود داشت
یکی از آن خانه‌ها که در وسط واقع بود چهار سمتش ایوان بود و ستونهای چوبی نقش‌دار
داشت نقشش را با نقال ضخیم و درشت و شانوع بودند
در وسط همان خانه مرکزی یک تخت بزرگی زده بودند که فی الواقع بالای ایوانی بود
و چند عدد صندلی زرده مخمل گلی کارکانهای فرنگستان گذاشته بودند بطول
چوب بستی که از شاخه و برگ درخت موز بود تفنگ و شمشیر مختلف النوع
زیادی بقطار تکیه داده بودند و نیزهای قشنگ نقره گرفته زیادی که قطعات کار

قدیم و خیلی قدیم بودند بزمین نصب کرده بودند در سمت دیگر اسباب طرب
و سماع فراوانی از قبیل عود و ارغنون و دف و تار و سنتور و سه تار و دهل
بوضع سیام و کانیدز و اسبابهای غریب و عجیب دیگر که مخصوص حبشیها از
دارنی ساخته شده و صدای غمناک دلگیرنده دارند گذاشته بودند
شاهزاده ورودم را استقبال کرده عذرخواهی کرد که اگر اندکی منتظر گذاشته
و دیر آمده است برای این بوده است که طولی کشید تا پیراهن فرنگی پیدا کرده
و پوشیده است پیراهن را در روی لباسش که منحصر بود بلنگی از ابریشمینه بود پوشیده بود
تعریف و ستایش زیادی از کمانداران لاکر و صاحب منصبان همراهش کرد چون
از مترجم خوب و کافی محروم بودم لهذا احترامات بعد از چند کلمه تعارفات
منحصر بچند کلمه حرف غیر معتابه و بی مصرف شد
مجدداً چند هدیه دیگر با نذرانهائی که در اطراف و حوالی مانده بودند دادم و پیر
شاهزاده نیز که خودش او را معرفی کرد و با وجود که تمام دندانهایش سیاه بود هشت
ساله قلمدادش نمود هدیه دادم تا مدتی در خیالات و عزم من با یک نشده
بطور زرنگی و استادی از من سؤالها میکرد و بجزئیات اراده من پی برد
حتی در هیچ جا و هیچ نقطه از نقاط لاووس با این استادی و خورده‌بینی
کسی تفتیش و تحقیق نکرده بود در اینجای مخصوص بود که من تا قدم استطاعت افسوس

شرح [illegible]

[illegible]

میدیدم که هردم شاهزاده مطلبی را بعنوان دیگر و کلامی را شروع در بیان میکرد
ساکت میشد و حرفش را قطع کرده خنده کنان میگفت چه فایده ما که
نمیتوانیم مطالب خود را بهمدیگر بفهمانیم و بدرستی بیان حال بکنیم مترجم ما هم قادر
نیست که عین عبارات کلام ما را ترجمه کرده ثالث رابطی باشد درچنین صورتی
بهتر هیچ نگفتن و خاموش ماندن است

وداع آنروز را نمودی که داشتم با یکی از نوکرهایم که از اهل آنام بود بجزیره
خونک که حاکم نشین چهار جزیره است فرستادم تا بارهایم را که قریب
یک سال بود که بحاکم آنجا بامانت سپرده بودم با خود بیاورند
محض جبران دلتنگی که از دیر کردن من و بسر وقت بارهای خود باو وارد آمده
تفنگ شکاری دو لوله ممتازی برایش فرستادم

شاهزاده باتاک نامخواسته دو تخت فیل بمن وعده کرده بود که وقتی بارهای
مرا به آتوپ وارد نمایند من خود آنها را تا آتوپ ببرم و بارهایم را
با آنها بار کرده بیاورم من دو فیل خواسته بودم که از تلاتیچ فیل بمن
بدهند ولی از حق نمیگذرم و اقرار میکنم که چند روز بعد حیرت غریبی کردم وقتی
که دو فیل تمام برایم موجود کرده آوردند و تکلف در وعده و قول کرده
در حین مدت انتظار خبر ورود بارها بسیاحت و تماشای ابنیه و آثاری که در

کمانذان لاگر سیاحت کرده و در جزو سیاحتش باسم واتفو نوشته است
مشغول شدم عزم خود را براین جزم کردم که قالب گرفته برای گرده خطوط الواح
بسازم و تاریخها و خطوطی که در سنگها و کتیبات کرده بردارم یک قسم لوحی
که بخط علامت بوده در کمال لطافت و ظرافت حجاری رفت شده بود مرا دلگرم
بایکار کرده بخیال باسمه و گرده ام انداخت و بقالب بازی و گرده برداری
رهنمونم ساخت برای این کار چند روزی سکنای در کوه اختیار کردم تا بواسطه آمد و
رفت و طی مسافت نیاوردم وقتم را گم کرده باشم زیرا که مسافت بین ابنیه مخروبه و قریه
باتاک دوازده کیلومتر بود ابنیه و آثار عمارات قدیمه در انتهای سمت جنوبی
جبالی که در طرف راست نظر گیرنده دارد و در قریه باتاک را احاطه نموده واقع است
راهی که برای خرابها و ابنیه قدیمه از چند جوی آبی که در ماه فوریه بالمره خشک
میشوند میگذرد خانهگان پوشش مختصر چندی بفاصله دور از همدیگر در صحرا
بنظر می آیند گله گله گاو میش سر را آنصحرا گذاشته در صدد جستجوی علوفه و
خوراکی که مسئله لاینحلی است بر می آیند نمایش و وضع دشتهای لاوس
در آخر فصل خشکی واقعا مولم و موحش است همه چیز و هر چیز زرد و از آنجا که
و گرد است و یا بواسطه دود و یا خاکستر آتش زدن به بیشه ها که هنوز داغ است
سیاه و مکدر است در نزدیک دامنه کوه جای دو استخر بزرگ بنظر می آید

(*) [illegible]

حمام نمایند که دران نزدیکیها باید خرابه باشد قدری دورتر حوض کوچکتری پیداست
در کنار آبش درختهای قشنگ روییده و دو نهر از او گذشته منور است صاف و
زلالی دارد (*) منبع شریف دیگر انبارهاییست و بلکه جول و جوش دختران جنوبی
خود را از جاهای بسیار دور صبح و عصر بآنجا میفرستند تا سبوهای مخروطی فرم
خود را از آنجا پر کرده ببرند

همینکه چشمشان بمن افتاد هیکل و صورت عجیب الهیئت مرا دیدند همگی بارهای
سنگین خود را گذاشته فرار کردند و بهیچوجه تماشای پشت خود نپرداختند
ضرور کرده است که شخص خیال اسپ دایی را که شاعر گفته است بکند در اینجا
محو شدن ما می بیند خوف و بیم دخترانشان نیز نه از سبیل شوخی و عارضی است
بلکه جدی و طبیعی است

وضع دلربا و نمایش دورنما و طبیعت دلکش و هیئت خوش این جلگه و این منظره
مرا فریفته کرده یکی از آن خانهای گلی پوش محقری را که لاله و سبزه ها را احاطه کرده
جای جول و دور از آبادانی بنا کرده‌اند تا اجنه و غولان در آنها آمده و شب را
و بیتوته کنند بنظر در آوردم و آنجا را منزل شب و آرامگاه خود قرار دادم
نمیدانستم که از انتخاب این منزل برای خوابیدن شب و بیتوته نمودن
همراهان خود متهور و بیباک جلوه خواهم کرد و در زعم آنها در این اراده خواهم

[illegible]

در میان همراهان اشخاصی که مرا همراهی کرده بودند بعضیشان در موقع رفتن
در آنجا با من هم عقیده و همراه نشده و همراهی نکردند و دلایلش را اظهار
میکردند که من بوقتی شده ام و دور نیست که بعارضه فوری دچار مرض مهلکی شده جان خود
را از جا بیرم و یا دیوانه شده راه صحرا را پیش بگیرم

همینکه دیدند در احوال من تفاوت و تغییری بهم نرسید و کارم بمرض و جنون نکشید
بعد گفتند حق با آنهایی بود که میگفتند این ویرانها از هیچ چیز باک ندارند
دسته دسته می آیند و در خفا از من خواهش دارویی باطل سحر و افسونی را که من
اعتقاد آنها از برای خر تشنه ای میخوردم تمنا میکردند که آنها هم که تا آنها را تسخیر
نشوند منهم را گفتم در جوابشان گو از آن دارو دیگر نمیتوانم داد و قدرت عطایش را
ندارم چرا که مدتی است تمام شده و دستم از آن نمیرسد دارویی جرئت و تهور
تیرها درهای ماست که در پیشان قدرت جا نمیدهد و از جرئت ما و دلاوری ایشان
شبها را در همان منزل بسر می بردم و روزها را با کاغذ و لعاب دهان پاک کردن
و با چوب پاک کن برای گرد و برداشتن الواح خرابها و خطوط سنگهای آنجا مشغول
قریب ظهر میدیدم که نفر لاودوس وارد شده نهارم را می آوردند نهار ما تقریبا
که دایم چند قطعه تخم مرغ و یک بشقاب کته برنج و یک قطعه جوجه بریان بود در
گذاشته می آوردند پس از صرف نهار تا وقتی که گردها در باجنگ مشغول

برای چیدن نباتات و درختهای گل و میوه در کوهها متواری میشدم تا علفهای
وصندوقچهای گل و گیاه را معمور و مرغوب نمایم با اینحالت از هیچ قسم نوعی از حیوانات
و حشرات الارض نمیگذشتم و رحمی باحوال عجز و ضعفشان نکرده همه را به این کیسه خود
محبوس و بیجان میشدند

در آنوقت در اواسط فوریه بودیم و میخواستم مسافرت به آلوپ را با خبر میدادم
بارهایم از جزیره جونت وارد آنجا شده بودند از قراریکه معلوم گشت که
در حفظ و حراست آنها بطوری کوشیده بودند که هرگز تصورش را نمیکردم سهل که
برخلاف احتمال میدادم دیگر کاری جز اینکه حرکت کنم نداشتم

ملاقات با شاهزاده اودین و اطوار و هنجار او و دیگران

یکساعت بعد از معاودتم بقریه باساک بدون اینکه در خیالم خطور کرده و یا معهود
باشد شاهزاده والی اودین آمده از من دیدن کرد و تقیناً آنوقت چنین گمان میکرد
که من سبقت در دیدن کردن از او خواهم کرد و حتی سراغی هم از من گرفت بعد
وقتی که رنجش را با زرنگی و نکته بینی بمعرض گفتگو در آورده بود و عقل را حکم قرار دادم
عقل و دانشش بوی گفته بودند چه ضرر دارد که از تو مسامحت کرده و ملاحظه
قباحت نکرده رفته بقریه که کفرانسه تماشا کرده و در ضمن چند پارچه اسباب قطعه
از او بخرد نوبی چون بدایای من که شاهزاده باساک داده بودم ای عرض انتها

شهرت کرده بود و آوازه تعارف دادن من در تمام این صفحه باساک
بطور اغراق پیچیده بود اغراقی که در میان سکنه شرق چقدر رواج دارد
ملاقات با رودست و خیلی خشکی با شاهزاده مزبور اتفاق افتاد این شاهزاده
اودین یک لادوسی است که باعتقاد خود من باب چند سفری که در
بانکک کرده همه رسوم و آداب درباری و قواعد و رسوم فرنگیها را
کاملاً بلد شده و یاد گرفته است و حال آنکه نتیجه و حاصل مسافرتش جز اینکه
غرور و عجب و نخوت زیادی که اگر به گوشت و موزی پیش از تصور بود درهم رفته
مسخ خولی بود چیز دیگر نبوده است حرکات و اطوار متعطرش شاهزاده باساک
از قبیل حزم و ملایمت هیچ دخل و مشابهتی با او نداشت بهمه چیز دست
میزد و میخواست اسبابهای ابالتام تماشا کند و حربه و سلاح مرا از دو
رو نماید باز اینها نقلی ندارد و میتوان اغماض کرد حبه مرا هم سر خود ولی اجازه
من باز میکرد هر چه از من خواهش میکرد بطور درشتی و خشونت جوابش میدادم
و عبوس کرده از قبول خواهشش مضایقه و دریغ مینمودم تغیرات و ارزیابیش
کردنهای من منجر باین شد که قهر کرده رفت و اعتنائی از قبیل مبایعت و غیره
ش تفصیل را برای شاهزاده باساک نقل کردم منتها در ضمن زبان خوشی
از اکابر لادوسی تعریف و تمجید کردم و بصدای بلند از همه آنها خوب میگفتم

چراکه میدانستم هیچیک از جمله‌هایم بهدر نمیرفت و فوراً توسط خبر بگوش آنها
میرسید محض اطمینان از جواب و سؤال خود قبل از اینکه یکدیگر بجزئی
اهمیتی داشته بکنم اوضاع درس و تکراری برای مترجمین در دفترکی خود دائم
می‌آوردم و بهر کدام مطلبی خاطرنشان میکردم که حفظ نمایند خلاصهٔ کلام من
خودم زبان آنام را کم و بیش میدانستم و از داشتن دو مترجم در دفترکی که یکی
از آنها بجز چند کلمه فرانسه چیزی نمیگفت و حرفی نمیزد و دیگری که زرنگ‌تر
بود اندک زبان آنام آنهم ناتمام و قدری زبان چینی آنهم نه زیاده از ده بیت
کلام حرف زد و خیلی بزحمت زبان لادوس میفهمید ملجأ و لاعلاج بودم
بهر کدامشان یک جمله و عبارتی را چندین دفعه امر باعاده و تکرار مینمودم
و بعد میگفتم همان عبارت را برای من واگویه نمایند من جوابهای حکام را
که بایستی از آنها دیدن بکنم بطور حدس و احتمال فرض میکردم و جوابی میدادم
همان جواب را با آنها چندین مرتبه تکرار مینمودم و میگفتم در این مورد این عبارت را
تو میگوئیم که در جواب فلان حاکم بگوئی در جوابم میگفت بلی کاپیتن بعد میگفتم
خوب فهمیدی میگفت بلی کاپیتن میگفتم بسیار خوب اعاده بکن آنچه را که من بتو
گفتم تا ببینم چگونه فهمیده در جوابم لال میماند و ادای یک کلمه‌اش برای او
محال مینمود مجدداً تعلیم میکردم و دوباره ازو واگویه‌اش خاطر میشدم چه بدبختی که
[illegible]

فرو داشتن اندازهٔ نفر آتوپ را دیده و بجز لوازم کیا چیزی با خود برندارم
جابستی از چند ماندارن که حاکم جزو باشد دیدن بکنم و با آنها برای شرفیابی کار
اظهار بزرگی و وداد نمایم خصوصاً از برادرش شاهزاده که رتبهٔ همباها نایب است
یعنی حاکم حکمران آنجا برای رفتن بخانه‌اش باید تا بانتهای شمال دیرا
رفت و از گذرگاه تنگ و غربیه که هر دو طرفش اسکنج و آب باران را
عبور داده‌اند بعضی از نقاط آن راه را هم سنگ فرش کرده و آن رودها را
با سنگ برآشیب ساخته‌اند بنوعیکه همهٔ اینها که برای ملت و مردم نافع است
در زمان سیاحت کمیتون مامور باکتشاف مخوتمک صورت وقوع نداشته
و بعد احداث شده است زیرا که کمیتون مزبور در شرح سیاحت باماک
متعرض اینچیزها نیکه در ظاهر تعلق ندارد ولی در باطن خیلی کار است نکته
برادرش شاهزاده یک لادوس قطور و تنومندیست صورت بشاش و [؟]
باروکی دارد و چون برادر عالیمقدارش برای رفع شبهه و القای آثار
جریان دم سبعیت و جوش خون و جنگیری از چهره‌شان لایح است
خیالی جز تفنن و تعیش ندارد زیرا که اداره کردن امور دیوانی در لادوس
چندان اشکالی ندارد بی‌پرده بمن میگفت رأیش علاقه گرفته که بهار و را
در سمت سیاره‌شط بنکارخانه رود بی آنکه وقتم را کم کرده باشد و دم در عرفان بزنم

[illegible]

ولی اینکه با وجود تمام بهم زحمت با همزگی مخلوطی را که از زیبا نقشش انبساط مینمودم همیشه
بود که دادارش نذکر این قسم کارها و صحبت این قبیل رفتارهایش میکردم خود
حظی داشتم چنین معلوم شد که وقتی داخل حکام کم میشود و کم خرجی میماند و با
مخارج فوق العاده میکشند و عوضش را میخواهند عاید دارند جمعیتی را مأمور مینمایند
تا رفته در کمین گاهی آرمیده و تعاقب کرده به جنگلها و جنگلهائی که درختهای کال پوش
متفرقه مسکون میباشند تاخته هرچه و هر قدر که ممکن شود از مرد و زن و اطفال آن
اسیر نموده مقید آنها را باساک می آورند و از آنجا به ستنک زنک و به آتوت
در این شهرها تجار چینی دکاکین و دکانهای فروشی هستند که آنها را خریداری نموده و چون متاع تجارتی
به بانک کک و جورا و فقوم چن برای فروش میفرستند
در شانزدهم ماه فوریه با وجود همه نقاهت و تنفری که از شاهزاده ادوین داشتم
و ملاقاتش را تضییع وقت می پنداشتم باز ملجا شدم که با او ملاقاتی بکنم زیرا که قبل
از وقت چنانکه رسم بود خبرش کردم تا فرصت خود را خالی داشته هرچه اسباب
ظاهر فریبی و حقه بازیهای کار فرنگ جمع کرده بود بخرج من بدهد و جورابهای ساقه بلند
آبی رنگش را که خیلی تا بنها میبالید بپوشد بالاخره بدیدنش رفتم و در بالای جای
خوبی که از و انسه که در زیر چهار طاقی که نقاشی در کنار رشته ساخته بود انداخته بودند ملاقات
کردم ساده بان مزبور ماده مرا دل چپ و نداقناد و آرزو کردم که کاش

من اینجا را ندیده داشتم چراکه با نشسته بمنزل من که در میان بارهای خود
گم شده بودم و از گرما قریب بهلاکت مینمودم باید چنین جائی جلوه بخشیده
نموده داشته باشند سامان اسلحه و جباخانه اش را در حضور من دید از آن
رقم هرچه بود بنظر رسید از جمله تفنگهای خانه دار قیمتی کار انگلیس و نیزهای قیمتی
و قداره ها و قمه و شمشیرهای همه قسم بود از من خواهش کرد که از آن اسلحه
هر بها هر کدام را بخواهم برای خود بیادگار بردارم قبول کردم چراکه با خود
عهد و شرط کرده بودم که از این قسم بزرگان و حکام چیزی جز آدم و لوازم
حمل و نقل قبول نکنم و هیچگونه هدیه و تعارفی از آنها جز اینها نپذیرم
محض تلافی این التفات و تشکر این برخوردها بخشش دستادم از منزل
قرابینه خوبی با پانصد عدد فشنگ آورده بوی تعارف کردم
در بین صحبت ذکری از حرکت و سیر گلوله بمیان آمد هرچه خواستم با کشیدن خط
و نمودن علامت در روی خاکها آنها بفهمانم که سیر و حرکت گلوله قوسی است
از من نپذیرفته و قبول کردند و بلکه هر دو در باب حکومت که حکومت باساک و حکومت
ادوین باشند متفق شده قولم را تکذیب کردند و مصر شده گفتند حرکت آن
بخط مستقیم است و بس تعلیم را جهل پنداشتند و علم را سهل شمردند
تهیه و تدارک تمام را دیده بخواهش شاهزاده باساک بارهای خود و حکام خانه ام را در

با امانت گذاشتم و در حضور یکی از حکام جزو وجه نقدم را شمرده بوی تحویل دادم
در این اثنا کاوس وقت من شاهزاده ولدوین پیدا شد از دور دور بیشتر
اظهار وداد با من بیشتر میکرد و خصوصیت بخرج میداد لیکن چه خصوصیتی تحمل ناگوار تر است
در حین اظهار مهربانی و اقامه دلیل یگانگی در حق من و قاطبه اهل ولایت بر اسبابهای
مرا دستکاری میکرد ساعتم را برداشته باز کرده و بطور دقیق در حرکت
و دوران چرخهایش دقیق شد مثل اینکه گوئی در آینه نظر انداخته صورت خود را
دیده و از حقارتش مبهوت مانده باشد

در جواب آنکه دید با نمایش علم و فهمی که مجهول القدر مانده باشد گفت این میدانم
که این چه چیز است وقتی که جیوه بالا میرود وقتی است که هوا سرد گردیده است
و هر وقت جیوه پائین می‌آید وقت گرمی هواست من از فهم او شگفت
خیلی تعریفش کردم و از این اطلاعات علمیه که دارد تمجیدش نمودم از آن اشکالات
آینه خود شرحی بیان نمودم و اظهار کردم که این آلات نامحصورش رقبه اشکالات
علمیه و حکمیه بحکم کلیه منظور و مقصودم از این اظهار تحصیل و اخذ نظارتنامه بود
که از او بکنم و در خواستم گفتگو و تکلم با وی کوشم

با کمال کبر و فخر به همه حکام ایالات متنوعه خود را تعداد نمود و لی اینکه من خودم
رخصت اظهار آرزو خواهش بکنم خودش بصرافت طبع خود چند نظارتنامه بحکام

زیر دست خود نوشته بمن داد

کاغذها را که گرفتم بخواهش دیگر هم کردم که قبل از وقت حاکم لاخن را
از ورود من اطلاع بدهد و بنویسد که چند باب چار طاقی در جبال
آنجا برای سکنای زمان سیاحتم برپا نماید که شبها را در آنها منزل نمایم و
بمن در دادن چند نفر مستحفظ و بلدی که مرا به تن کنگ برساند در
و مسامحه نکند خلاف آنچه خواهش نمودم دارا ایستم [?] با وعده داد و از چند
وصله دیگر از اسبابهایم گذشتم علاوه بر اینها شاهزاده وعده یک نقشه
بزرگی از مملکت لاوس داد که پس از انجام سیاحتم کشیده باو بدهم

فصل سیوم

حرکت برای آتوپ [1] — تفصیل فیلها [2] — ابتدای برخورد با جنگلها [3]

۱۸ فوریه بمن وعده کردند که اول صبح شاگردها و نادچی حاضر کرده
مرا از شط بگذرانند و با آن طرفی که فیلهای باری و سواری در آنجا حاضر داشته
کرده اند برسانند این نکته را باید گفت که در این ملک بعنوان معمول
و پیشرفت کار را فوری دانست چرا که در اینجا ابدا مردمانش قدر وقت را
و ضایع نگردنش را هم نمی شمرند گویا این موعظه و پند و مثل سود مند را
برای اینها نگفته اند و با اینها دخلی ندارد (وینا برویس آر لنگا) یعنی

[illegible]

اگر حوصله و انتظار زیاد میشد که اندوخته کرد و معطل و تضییع وقت هم زیاد میشد که جمع کرد

و در رشته تحریر درآورد میتوانستم عرض بکنم که کاغذ آنها بالمضاعف بارهای

یابو داشتها و لوازم انکشافات سنگینی پیدا میکرد و عجالتاً مختصری از آنچه را که

نوشتنی است اگر بخواهم بنویسم این کاغذها گنجایش را نخواهد داشت از اینجا

سیاحان و سیاحان بعد از این وصیت میکنم که اگر با بضیعه بخواهند بیایند

چندین بار حوصله و طاقت معطلی با خود بیاورند امان از انتظار نمیدانم

چه باید کرد ظاهر نشد و آفتاب که شعاعش را بخط عمودی بسرشان نتابد [illegible]

باید بصید حیوانات و چیدن نباتات رفت

۱۹ فوریه امتحان به را تجربه و خود تجربه و امتحان بعد از امتحانی که من حتی الامکان

بقدر وسع و طاقت خود کرده ام باز وعده دیروزی شاهزاده بابا کک را

که بطور صراحه بمن میگفت همه لوازم تو در اول روز (صبح) حاضر خواهد گشت باور کردم

من جرب المجرب حلت به الندامة دریغ و افسوس که بجز صبر و سکوت

چاره نیست بالاخره در ساعت هفت بمن خبر دادند که ناو بزرگی را با

چند نفر ناوچی حاضر کرده اند ناوچیها بواسطه سرمای صبح میلرزیدند و

صندوقها را گول گرفته می بردند در این ساعت عادة اهل قریه از خواب بیدار

میشوند جماعت بزرها با سجاده حمایل کرده و شلوار زرد و فراخی که بواسطه نکول

گدایی که در زیرش تخته اخذ صدقه و زکات گرفته بودند یاد کرده بودم پوشیده

بودند در درب بر خانه یک جوان زنی در کمال عقیدت و ارادت با شطحیات

ایستاده بود و قاشوقش را در کشکول پر از کته متعفنی که در دست گرفته فرو کرده بود

که بمجرد ورود بزرها (برهمنها) بدرب خانه اش یکدو قاشوقی از آن برنج گندیده بکشکول عمیق برهمنهای

معتکف در بیت بود اریزد پس از آنکار همه زنها که گل نرگس و سنبل بر پیشان

پیرایه کرده و خود را آراسته نموده بخانه بود امیروند خوش بخت بزرهای مجاور

که در عوض خانه خدا با حضرات محشور میشوند

متصل ما و نشسته و از شط محو نگ بطول نیزارهایی که در کنار جنگل انبوه [illegible]

بوده سرازیر شدیم از منظرش که همه جبال و جنگل است لذتها بردم

در قلبم خطور کرد که آنچه در قوه ام امکان قدرت و استطاعت هست کار [illegible]

از این جنگل عبور نمایم و آنچه از حیوانات و جانورها و نباتاتش تازگی و غرابت

داشته باشد مزید بر انکشافم نمایم و جزو اندوخته هایم میکنم

همه را از شط [illegible] سرازیر میرفتیم تا بخرج [illegible] که آب شط منشعب [illegible]

ولادو سهاجر زده احمرش میگویند دند نگ رسیدیم و در انتهای سمت شمالی [illegible]

در نزدیک محمر تضیقی که عبارت از خانه کال پوشی که لادوسها سالانه ایش [illegible]

بکنار آمدیم در اطراف و حوالی همان خانه صدای دنگ ناوس چوبی که چون زنگ

بگردن فیلها می‌آویزند که گوششان رسید

لاووسیها و حبشیها برای بارکشی و سواری و رفع ضرورت حمل و نقل اسباب آنها
و مسافرت فیل استعمال میکنند و در مدت کمی باستادی و مهارت زیادی
در تعلیم و رام کردنش میکوشند اما برای رام کردنی که عیارش تمام باشد
کار پر زحمت و مفصل است که چندین سال طول دارد

اهل این مملکت فیل را چون صید بدام انداخته و با یک نوع مهارتی که مختص خودشان است
در اندک مدتی جزئی رامش مینمایند و بعد بمرور در تعلیمش میکوشند

در این مملکت آنقدر فیل بکار است و وجودش بالضروره (?) میباشد که خلق اینجا از
نگاه داشتن و بکار واداشتنش ناگزیر میباشند با وجود او بکمال اطمینان را
دارند و هیچگونه بیمی در مسافرت و طی طرق ندارند مثلا هرگاه در راه گرگی (?)
باشند و یا اینکه باتلاق (?) معدوم الاثر و خوفناک باشد خود فیل تعیین راه مینماید
بطوری که بیک چشم بهم زدن درختهائی که حاجبش باشند (?) قطع میکند و علفها و نیها
و جنگلهای بهم تابیده و روی هم گردیده خوابیده را که مانع از عبور خود و بارش
میشود از ریشه میکند از پلهای باریک ولی استحکام مثل جاده‌های وسیع با دوام
میگذرد از سرازیریها و فرازها و سینه کشها و پرتگاهها چنان باستادی و چالاکی میگذرد
که اسباب حیرت رکوبی میشود و آثار قابلی از جهت رقابت از رفتار و طی کوهها مینماید (?)

جل و پالان فیلها چندین قرن است که بیک تیره مانده و هیچگونه تغییر و تصرفی
در آنها نکرده‌اند از اینجا باید به بی ترقی و دور از مدنیتی اینجماعت پی برد

افسوس که اینمردم بالمره از ترتیب عاری و از پیشرفت و ترقی متواری از آن (?)
یک جل از چرم گوزن و یا از چرم گاومیش بروی پشت فیل پهن می‌اندازند که
غالباً در تنگنایش جسیم میشود (?) در بالای چرم مزبور یک کوهان شکلی که سه وجب (?)
عرض و چهار وجب طول است میگذارند و صفحه روی آن از یک تخته صاف
و لغزنده قرار داده‌اند که بیچاره مسافر باید در روی آن قرار گیرد و مباهات
بکند که بتخت فیل سوار شده است هر قسمی که شخص بخواهد در روی آن بنشیند
لابد یک تراشه چوبی که طنابی (?) یک عضو از اعضایش صدمت می‌کند
و هر تکانی که از حرکت فیل عارض میشود اعضای اسفل و نشیمنگاهش را جراحتی
مزید میشود در صورتیکه شخص سالم بماند که بنشیند و نخواهد که سرپا بایستد
با این تفصیل یک پوش چیانی (?) هم از جگن (حصیر) بافته بر بالایش قرار داده‌اند
که مسافر را از باران و آفتاب و مخصوصاً از خارهای جنگلها و نیش پشه‌های (?)
سرخی که کیسه کیسه و توپ توپ از برگهای خشک آویخته بیرون و بیابان (?)
هجوم می‌آورند

همه این اسبابهای تخت را با دبره و بساطوری که دسته‌شان از چوب خیزران است

ساخته و با چگن بافته بهم گرفته و بیچاپیچ محکمش کرده اند بدون اینکه کمتره
آهن در آنها بکار برده باشند تنگ این پالان تخت مانند را از حصیر ضخیم
وخشنی قرار داده اند که بزیر شکم فیل رفته و از پستانهایش گذر کرده از
طرف دیگر کلافه میشود و ظاهرا مایه استحکام و استقرار پالان همین است
اما بشرطیکه هر دو لنگه بار عدل باشد و یکی از دیگری فضل نباشد
برای اینکه پالان مزبور از سر بالائی و سرازیری در امان باشد دنبالچه و
یا تعقیب نغز دو بار و سوار را بدنج و گودال نفرستند حصیر ضخیمی را بسینه بند
و حصیر دیگری را که پهنایش همچون سینه بند یا شد قوشقون قرار داده
قرار گرفتن در جای چنینی شوخی و سهل نیست و بلکه بتحقیم زورخانه و طناب
بازی طرح تازه ایست که زحمت بدنی و جراحات وارده اش بی اندازه است
از بیان سواری آن عاجزم بهتر دم در کشیدن و طعم انعیم مبادرت
و سواری با شقت را چشیدن است ولی تا قیامت مزه و طعمش از یاد نخواهد رفت
ولی من تا در قوه داشتم ممکن بود پیاده راه میرفتم و با آسانی قطع بار از آن
میکشتم خلاصه کلام بار کردن جعبه و صندوقهای من از صنایع عجیبی
فراهم آورده بود چراکه لاود سها عادت بار کردن صندوق ندارند و از
حمل این قسم بسته ها بکار و تنگ کلی عاری میباشند و عجز دارند انها باررا لو همچنین

وهمچنین نمیفهمیدند که چگونه بارهای مرا بار کنند و بچه رو بر روی فیلشان بوا نگاه
تا خواستم تا آنها بفهمانم و تا میخواستند بفهمند آنوقت فیلها از زیر بارها در رفته
واز ترکیب و رنگهای غریب صندوقها که در نظر آنها عجیب می آمد و چنین بارها
اعجوبه را در تمام عمرشان ندیده بودند رم میکردند و تن در نمیدادند
بالاخره همه این کارها و معطلیها که اسباب غم و غصه است از برای مسافر که در
بذل وقت و صرفش لیاقت دارد و خت کرده و عیش ضایع و به دریش نمیکند
اندک سر و صورتی بهم کرده ظاهرا با تمام رسید و بلد و غیره بقدر احتیاج
حاضر گشته راهی شدیم
پس از خروج از طرف بیار شط محو نگشت ابتدا از دره ای که رودخانه چند گذشتیم
که با آنچ خشکیده بودند پس از آن راه عبور ناهموار شد و مسیر جابجا از آنها
و بطور مارپیچ در میان سنگهای سوخته زیادی میرفت و از دور آثار جنگل زشت
برگ ریخته محروم از روح و طراوت شده نمودار بود که در میان سنگلاخ
رسته بود هر قدر پیشتر میرفتیم زمینها بتدریج مرتفع میشد و بطول یک گردنه
پستی که موازی شط بود جنگل انبوه تر و خوش حالت تر میشد
رجب بود تقدیر و بدبختی یک باد سختی حرکت کرده و زیدن گرفت و جان
شده بود که شاخه و بلکه ساقه درختها را می شکست و ریخ را از ریشه کنده بر روی

کرها میزد درختان پیر پوسیده را از ریشه کنده و با ارکمر شکسته بروی درختان
جوانی که مدتها در زیر سایهٔ آنها پرورش یافته بودند می‌انداخت و آنها را
با همه طراوت و امید نشو و نما از پا درمی‌آورد فوراً در آن واحد خطرناکی
پیش آمده یک شاخهٔ درختی بروی پوشش حصیری تخت من افتاده بکلی آنرا خرد
کرد ولی بمن نخورد دیگر دالیجانها در نقطه مجرّی اندک توقفی کردیم تا رفع خستگی از خود
کرده باشیم و تحقیقی در تشدد باد و جهلک بهم رسید این توقف و مکث‌ها
از رای فیلباها عیب بزرگی بود و در کمال مهارت و وقوف دسته دسته
علف نازک و با طراوت زده صرف نمایند اندک تفاوتی که در هوا بهم رسید
راهی شدیم از گردنه و جنگل دیگری عبور کردیم تا آنکه شب بسر دست درآمد
در دهکده موسوم به تی‌اران گونگ که مرکب از چند خانوار کالی پوش بود
منزل کردیم چنگه این قریه خود را لاووس صحیح نسب میدانند با آنکه
در تحت حکم بیده وحشی بودنشان انکاری نمیرود

هوا از شدت سرد گرده بود و من با لباس مخملی که در بر داشتم میلرزیدم همینکه
توقف کردیم و نباشد برای منزل کردن در دهقریه پیاده بشویم و بارها را
پایین بیاوریم فوراً فیلبانها با حلقه‌های حصیری ضخیمی که در وقت حرکت گردن
گردن فیلها آویخته بودند پاهایشان را بهم گره بستند و بعد با علامت بارها را

همینکه بارها را از پشتشان پایین آوردند فوراً در بیشه‌های حول و حوش خزیده بچرا
و بلع مشغول میشدند بمجرد منزل گرفتن ما تمام آسودگی بهم کردن هرکدام از آدمها
بموجب تعیین تکلیف بکار خود مشغول شدند نوکر چینیم پس از پاک کردن
و چرب نمودن همه تفنگها و حربه و اسلحه با صلاح تنقیح خوراکات و جانورهائی را که
در این راه کشته بودم مشغول گشت ملازم آنامیم نباتات تازه را که پیدا کرده
در صندوق مخصوص اینکار بترتیب و سلیقهٔ خاصی گذاشت و آنها را خوب
جابجا نمود آتشبز امان از آتشبز خلاصه کلام نوکر چهارمی من میز کوچکی را
که در حمل و نقل قاب کمی از جعبه‌ام میشود گشوده و صندوقها را در بغل هم گذاشته
فوراً در روی آن نشستم و در روی میز حالات عرض راه و سیاحتم را تا وقتی که مرغ غذا
در برنجی که خوراک تغییر کردنی و جانم از دوری خلاص نشدنی بود آوردند
مفصلاً نوشتم

۲۰ فوریه

علی الطلیعه با وجود اصرارهای برخلاف عادت بیدار شده میل کردم که در بیشه
و جنگلهای واقعه در دامنهٔ کوه که صدای بم و خشن و ناله شکایت آمیز و غیره مستحسن
همونهایش فضا را پر کرده بود بشکار بروم یکی از لاووسهای همراه را با خودم همراه
بردم خیلی غریب بود که وی با وجود اینکه نیمی از لباسهایش را در این راه پوشیده
و با اینکه در همه جا بواسطه شبنم شب رسیده‌ایم کمتر از من احساس سرما نمود و عجز داشت

وقتی که بهیوه بجنگل داخل شدیم تاخ روز شیح بود و چند دقیقه بفاصله در حالتی که در میان
خارستانی و بیشه انبوهی در راه و بیمن و بسیار میرفتیم در عقدری که در جلو ما بود
راه شنیدم بگمانم که صدای مرال و گاو است باد و دست بزمین گذاشته
پیش رفتم که یک مرتبه شخص لاوسی که همراه بود آهسته بطور وحشتی در حالتی که رنگش را
باخته بود گفت صاحب فیل وحشی فیل وحشی من چیزی نمیدیدم خنده‌ام
که از راه رفتم در پست قدمی خود پنج فیل بزرگ که یکی از آنها عاج ممتازی داشت بنظر
درآوردم حربه چون یک تفنگی پیش نداشتم خیال نداشتم خالیش بکنم ولی محض شغلی
و مزاح و ترسانیدن نایلو که لاوسی نوکر باشد قراول رفتم و فیلها را نشان داده و قرار
دادم بمحض قراول رفتن من لاوسی بدبخت فرار کرد و از صدای پایش شاخه
و برگ درختها و نهالکان خورد و بصدا درآمدند من بتقلید و تعقیبش اصلاح
وقت خود دیده متعاقبا فرار کردم و از سانحه جان را صحیحا بدر بردم گریزی
بهنگام و بسر بجای به از پهلوانی و سر زیر پای هرگاه من اینفقره را در اینجا
بر سبیل حکایت مینگارم لازم است که این تعرض را هم بکنم که در تمام سفرم این
اول مرتبه بود که در روز دچار فیل جنگلی شدم
در فرنگستان چنین ذهنی مردم شده است که مسافرین و سیاحان هر لحظه را
بر و فیل و کرگدن و بسیار بکنه جنگل برخورد مینمایند و حال آنکه این خطایی است که

برخلاف واقعیت که فهمیدن و حال آنکه قضیه برعکس آنچیزیست که فهمیده‌اند
و بسیار مشکل است پیدا کردن نشان هرچند که شخص در جستجو هم باشد
کل این صیادان و بهائم از انسان میگریزند و بمقتضای فطرت مفطور بوهم از انسان
میمانند و جبلی دانشان شده که انسان مر آنها را دشمنی عظیم موذی و عدوی بس
پرخطر است اما چنین فیل و خوفش از انسان قدری در نظر مردم غریب مینماید
تا چون خود من بچشم خود علناً نبینند نمیتوانند باور بکنند همینکه بعیان دیدند
میفهمند که جانوری باین تنه و هیکل بمجرد آنکه اتفاقاً با انسانی برخورد نمود بچگونه
با کمال استادی و مهارت با یک شاخ آهسته خود را دزدیده از نظر انسان پنهان
مینماید که عقل حیران و شعور مبهوت حالت آن میشود پس از آنکه خود را از نظر دزدید
در کمال چالاکی فرار میکند اما که دیدنی که از عبورش برگ خشکی تکان نمیخورد
سهل که از زیر بار گران جسم قطورش بصدا در نمی‌آید شخص ناظر بشک افتاده
مردد میشود که اگر اینهائی را که من دیدم و با آنها برخورد کردم فیل بودند پس کجا رفتند
و چه شد که غایب از نظر گشتند بعد که آثار پاهای آنها را در بالای ریگهای معبر نشان
یافته شده و دید رفع تشکیک و تردیدش میشود و مطمئن میگردد که دیده‌ها فیل بوده
اما هیچگاه در تمام مدت مسافرتم و هنگام شکارهای زیاد و بیحسابی
که اغلب را تنها رفته‌ام و در جنگلها تنها مانده شبها را بروز آورده‌ام هرگز

مرتبه با ببر برخورد کرده‌ام یکمرتبه‌اش چنان اتفاق افتاد که بی آنکه ببینمش
خلقتاً با او مواجه شده و از پهلویش بطوری که نه کشتی گذشتم اتفاق در یک
بیشه واقع شد که نصف نیها و علفهای آن از آتش نفت سوخته بود یکمرتبه صدای حیرت انگیز
و وحشت آمیزی از اهل کامبوج که بتعاقبم می‌آمد بلند شد برگشتم که علت را بفهمم
دیدم که با ببری روبرو شده‌ام به باغ سوخته بلا تأمل تفنگم را خالی کردم و بجانب
شاعر حیوانیش که گلوله‌اش باشد زدم بلانک مجروح گشت ولی بواسطه
انبوهی نیها و علفهایی که بروی هم گریخته بودند از نظر غایب نمودن خود
نیز باقی و تفحص احوالش نشدم و بملاحظات چند دنبالش نکردم
اغلب از نقیم وقایع و مخاطرات را بکه بدرجه اغراق رسانیده‌اند
مردم را با نقسم خیالات غیر واقع و مظنونات واهیه دادار نموده‌اند
این فقره را هم جزو مطلب فوق کرد که اگر بهایم و سباع ضاری از اهل این مملکت
خوف دارند بقاعده بطریق ولی باز از این حیوان غریب که تا کنون
مانند وحشتی بهش را در میان حیوانات ذبح اند بیشتر مخوف و محترز باشند
دیگر از این حیوان زنخدانی سفید پوست و ریش دار که مثل لباسی که در نظر آنها
اعجوبه می‌آید بیشتر متواری و فراری باشند
نباید گفت که این سباع یافت نمی‌شوند چندان وفوری دارند چنین است

و بلکه زیاد هم باشند و کمال وفوری دارند و هرلحظه شخص آن دو آثار پا و چنگال آنها را
مشاهده مینماید بخصوص عنقریب و هر که فراوان میباشند و اگر کسی قصد شکار آنها را
داشته باشد خیلی از آنها را می‌تواند بیند اما بشرطی که حزم و احتیاط را رعایت
کرده بسانحه دچار نشود چنگالشان چاره و زهر دندانهای استخوان شکنشان گرفتار
نشود   از این منزل در نه ساعت و نیم حرکت کردیم وضع بیش
زمینها تغییر کرده همه‌اش بیشه‌های وسیع و خلیج و غدیرها بود و هیچ دخل را
منظر در روز نداشت بهم این بیشه‌ها و غدیرها این راه محدود جنگلهای انبوه
بودند از گرداب خشکی عبور کردیم که در وی عوض آب مرغهای بادی از
قبیل کلنگ و لکلک و غیره بخواب رفته بودند و گاهی صدایی چون آب
بار بسیجه زمزمه و ترنم مینمودند از سمت شمال جسم جامد و تاریک کوه عظیمی
که لاوو سیها او را فوپانگ مینامند و ما جبل لاگر اش میگوئیم و محض احترام
سیاح مملکت که صاحب اسم (موسیو لاگر) باشد با وسلام میسکنیم نمودار بود
مقارن غروب آفتاب چون معبر قلیلها ضعیف و سخت بود و قلیلها نها النند بیکسره
در کنار غدیری که چند خانوار در آنجا کلبه داشتند منزل کردیم
۱۲ فوریه هوا لقدر شب قبل سرد بود و حال آنکه ارتفاع آن از زمین زیاد
از بیست و پنج ذرع از سطح دریا نبود عجب سرمایی در آن بلد سمن پنج و اینجا

شب بار کردیم و از میان جنگل انبوهی عبور نمودیم راه اندک پست و
بلندی داشت طولی نکشید که از رودخانه خشکی موسوم به اوخیا یعنی رود
تنگ گذشتیم و از آنجا با اول وحشی حسابی برخوردیم این وحشیها گردن بندی
از نیشتر و پیچکهای بهم تافته بگردن انداخته و از پارچه پشمینه بهنای کف دستی
از قبل و دبر خود گذرانیده دور کمر پیچیده بودند حالتاً چون میخوردند و چنین معلوم شد
که از نشانه‌ها زبانشان پیدا آمده بود و قادر به تکلم نبودند من وحشی مزبور را صدا
زدم که با او و همراهانش چیزی بخورم تا در این صفحه که خبر شهرت زود منتشر میشود
شهرتی کرده و صاحب آوازه شوم باشم دلی طلبیدن عبثی بود و چرا که چنان
از ما ترسیده و رم کرده فرار نمودند و بدو نشسته در پشت درختها قرار گرفتند
که هیچ تازی تا بآنها و در عقب شکار نمیرود و آن فرصت فرار را ندارد
قدری که از جنگل رود مزبور دور شدیم خود را در کنار رودخانه قشنگی که اطراف
و کنارهایش ریگهای زرد رنگ داشت و مشهور برود سکامنو بود دیدیم
با وجود که رودخانه آبش زیاد و خودش عمیق بود فیلها در کمال سهولت
و بدون هیچ زحمت از آن گذشتند
از رودخانه که بآنطرف رفتیم بقریه کامنو رسیدیم و در نصف (مثال) قریه بزرگی
با من آمده بارها را انداختیم این قریه مسکون از لاووس وحشی است

معبدی هم دارد و در روی پنجره و بیشتر برهمن بعبادت و زدن کشیدن مشغول
میباشند مقارن غروب پس از فراغ از تحقیقات و صحبت متفرقه با چند
نفر از وحشیهای جنس خه و ثو بتب شدید نوبتی گرفتار شدم سبب این تب
صدمه جراحتی بود که در ابتدا از نشاندن پالان فیل بهم رسیده و ورم کرده بود
بشدت درد میکرد و مجبور شدم که دو روزی از آن نکنم و استراحت نمایم و در
ضمن اندازه و عکس معدودی از وحشیها را نیز بردارم
(۲۲) فوریه با وجود تب روز دوم را انگوشی شب کردم و دو سه صفحه از لغات
و اصطلاح کلمات وحشیها با ترجمه نوشتم اینکار خیلی زحمت داشت بعنوان
زحمت استماع کلمات و از مخرج ادا نمودنشان تصور کرد خاصه از نیروهائی که خودشان
اهل لسان نمیشود و عارف در زبان خودشان نه از معاشش با این پنجره و از صنوع
و مفهوش بکلی غیر مستحضر از قواعد آن جهل محض و از صحت و غلط زبان وحشی از من
منتظر از همه اینها تعیین طوایف است و این اشکال در هند و چین عموم دارد
وحشیهای اینجا اصلاً نمیدانند که چه طی میکنند و از کدام طایفه محسوب میباشند
و نسل کجا منتهی میشوند و اصلاً کجائی بوده هر وقت از این بیچاره‌های بدبخت
در این صفرات سؤالی میکردم و در مقام تحقیق این مطلب برمی‌آمدم انجواب را
که خیلی دلم را از حال بیچارگی آنها میسوزاند میدادند ما وحشی هستیم چه میدانیم

بیش از این جوابی نمیدادند ایضا غیر از این جواب چیز دیگری نمیدانستند بگویند
آیا وقتی که شخص با غیرت درست تصور بکند اذیتی بالاتر از این میشود که تحصیل
ملت و طایفه خود را نداند و از این بابت بسته محکوم و با قدرت محروم بماند و سرش
در بالین متکای شرافت نسب باشد و از نفاق جمعیت و مروت و مدنیتی که وطنش
نام آورد نسب و کسب شئونات حب در وی میشود بی بهره و بی نصیب باشد
بهمین جهت و علت است که اینهمه نفوس و جمعیت آنها فاقد آن در تناقص میباشند
و بهیچ وجه مواجه با ترقی نمیباشند زیرا آنها خود را کمی وار وقت گیرم آنها
بی استعدادی و رذالت نطفه دارند و از هر قسم ترتیب و ارد یاد نوع و غیره که
بقابلیتی محروم مانده کاملا چنانچه ولا و سعادتی که میبایستی حالا مثل سایر ملل باشند
در همه قسم ترتیب از فنون و صنایع و علوم کامل عیار نیز آنها چرا بوضع وحشیها
حیثیت وحشیگری باقی مانده و چندان ترقی که باید کرده و پیش نیفتاده اند
باری از این بیانات چشم بپوشیم و دراز دامن غصه خود و مطالعه کنندگان
نکوشیم بهتر است القصه تمام روز را درمیان نخیف و معبد بسر بردم
هیچ بیرون نیامدم همه را به تنظیم اشیاء یادگاری و ترتیب یادداشتهای روزانه
حرکت و سواری اشتغال ورزیدم
۲۳ فوریه امروز هیچ وحشی که توانم از او باب تحقیقات بکنم بهم نرسید

و در ساعت هفت صبح بار کرده کوچ نمودیم هوا بسیار خوب و مساعد بود
ابتدا از برنج زار چندی گذشتیم بعد بجنگلی که زمینش گل سیاه و باتلاق
بود داخل شدیم فیلها با اشکم در گل فرو میرفتند و بزور و تکان زیادی
بیرون میآمدند پس از عبور از جنگل انبوه و تاریکی بجلگه وسیع چندی وارد
شدیم که بواسطه آتش و آتش زدن وحشیها تا در آنجا زراعت بکنند فضائی پیدا کرده بود
وارد شدیم بتههای مزبور عالم غریبی بهم رسانیده بود همه درختان انجا را که بعد از
سوزانیدن پیش قطع کرده بودند تا دو ذرع و سه ذرع طول برای کندههای آنها
که همه سیاه و نیم سوخته و برنگ زغال بودند و بلد روی همدیگر افتاده
وضع عجیب و حیثیت غریبی پیدا کرده بودند در بعضی از نقاط بتههای مزبور مجمع
خانه کالی پوشی وحشیها ساخته بودند نمودار بود و من تاکنون در این صفحات نظیرش
بخود ندیده بودم اما آنچه که اینجا با تمام قواری و متواری شده بودند و اغلب
یافت نمیشد علت فرارشان استحضار از عزم یکی از حکام لاوس بوده است
که بقصد تاخت و تاز و قید و اسیر آنها مصمم و فرستادن جمعیتی و مامور کردن
بسته بوده هنوز خیالش بفعل نرسیده با خبرات خبر رسیده فرار را از قرار
ترجیح داده و ترک این دیار کرده اند و جنگلهای انبوه کوهسار با حالت ازنده
وار گرفته بودند از آنجاهای وسیع سوخته و نیم سوخته عبور کرده داخل جنگلی

که سنگلاخ بود و کمرهای صلب و عظیم در میان طور تفرقه جا گرفته و در چند نقطه
جارا به جنبهای قوی سیل تنگ کرده بودند شدیم بازحمت و مشقت فوق‌الطاقه
از جنگل مزبور خارج شدیم و به بیشه عظیمی که در هند و چین از انقسیم بیشه‌های خودرو جنگلی
یافت میشود داخل گشتیم و قریب بغروب در کمال وجد و فراغ از زحمت در کنار
رودخانه موسوم به **سپین** منزل کردیم

در این فصل انسان (؟) و فیل میتواند از گذر رودخانه مزبور عبور نماید سنگفرش چشمه
این رودخانه از جبل **لاگر** است که لاووسها او را **فونگ** میخوانند
فردا پیش راکه پنجشنبه و چهارم فوریه بود همه را از بیشه و جنگل طولانی و وسیعی
که در دامنه کوه گذشته کوهی که رو بشمال ممتد است و هرچه بیشتر طرف شمال میرفتیم میشود
بیشتر ارتفاع بهم میرسد ولاووسها **فوتاپاکش** میخوانند گذشتیم و در نزدیکی رود **سنگک**
که کل آبهای این جنگل را بصب اجباری طبیعی شرکت منزل کردیم در کنار رود
مزبور محقر چادرم را بر پا کرده قصد آسایش نمودم چند ساعت از شب را با
مهتاب عالمتاب و با صفوه و درخشندگی غنچه آفتاب منیر مشغول بودم از
تماشای این طبیعت و خلقت ملول نمودم بر از این صدا و نوای شب جنگل
جنگل مطلق گوشم میخورد و هوشم را می‌برد چنین نمایه که هرقدر مهتاب کمتر میشود
و تاریکی و سایه بیشتر این صداها زیادتر و با عوج تر میشود با صدای اخیار و

ناهنجار و کریه طاووسها و طبلها صدای کر و معوج فیلها مرادف بود غرش
ببرها و مرمرشان چنان مینمود که صیدی کرده و شامش قرار داده بودند با
حرص و شره تمام تر دورش را گرفته داشتند خوار مرا لهبا چنین میفهمانید که از
همه کرد و دور افتاده احوال از هم می‌پرسیدند از آنها گذشته از بعضی مرغهای
شبخوان با صداهای گیرنده و حزین سازشان را با نوای خیالات با غم و اندوهی
قرین میساخت و زین کوک میسازند و از نواها و ترنمات خود آنها را به سنه میخوانند
گونی اقسام سازها را در منقار داشتند و ما تصبیح نواختشان کار داشتند بای فردا پیش
صبح زود از جاده باریکی داخل دره تنگ شدیم و چشمها کلا قرار کرده در جبال
قرار گرفته بودند و لاووسها در ده مانده بودند صورت زن وحشی را که بالای دو
شوهر کرده بود کشیدم شوهرش از زن آنقیمتی را که از وی داشت در نکا
کردن و تناسب اندامش را فهمیدن بمن داد و حتی مجاز شدم که اندازه مقابل
بزرگیک جبهه و سرش برم بیهمه چاقوی حلقه داری بوی نیاز کردم رأی
دنب تا بالغ بلد زن شکیله و جمیله بود و خودش بمن گفت من شکیل و مقبول‌تر از
همه زنهای وحشی این محوطه میباشم پناه برخدا که مرا وادار بیاورد که بهم حرف نمود
لباسش همچون لاووسها بود و چشمانش سیاه و درشت و دماغش باریک و منقاری
لبانش نازک و دستهایش کم گوشت و بر و بازوی کفشش مدور و شمی و بدنش چاق و لحمی بود.

فصل پنجم ورود بآتوپ (۱) رود سیکمان (۲)

مرض وبا (۳) در میان وحشیها

بعد از ظهر با توپ وارد شدیم این آتوپ همان جاییست که در ده سال قبل
مسیو ولاگر مدتی در وی توقف کرده و مسیو رنیار و مسیو آزفی عبور از
گذشته بودند بگوید حماقت آنها شهرت عظیمی در نزد اهل اینجا یادگار گذاشته
و طول قامت بر دو سیاح فرنگی در میان سکنهٔ اینجا ضرب المثل شده و چون
آثار بزرگ با آنهاست قریهٔ آتوپ از جهه صفا و وضع ظاهر چندان تعریفی
نیست و ترجیح و امتیازی بسایر قرای لادوپس ندارد اینهم مثل آنهاییست که در کنار
رود کام خنگ واقع شده رودخانهٔ سنگک از جلو اینقریه میگذرد و پس از
اندک پیچ و خمی رو بمغرب جاری میشود منبع و سرچشمه اش چنانکه ذکر کردم
از جبال فوتاپاک است اهل اینقریه و یکخانش در بدایت نظر مرکب از جنسی
لادوپس بنظر میآیند وحشیهای اجیر و غلام زنجیه در این قریه وفور دارند اشخاصی را
که در ورود حاکم یخدانانم مأمور کرده و فرستاده بود اغلب حبشی بودند
۲۷ فوریه حاکم طاقت نیاورده و نتوانسته بود که از مشاهده جمال گرهٔ فرنگی
محروم بماند بی اختیار و بدون تمهید مقدمه و تعیین یکوقت و موقع مناسبی اول
صبح بمنزلم آمد خوک تازه ذبح شده را از جلوش آورده وارد کردند و خود متعاقب

آن وارد گشت شکل صاحبمنصبان و اتامازورهایش که حامل چماق دان بعلیه دان
وجیه و مستحسنی که در این مملکت بدل نشان و حمایل و کلابتون و پر و بسیار علایم
شئونات ممالک خودمان است باتفاقش آمده بودند حاکم مزبور پیرمرد بیست
قوی هیکل و عظیم الجثه بسیار محیلی داشت نیمش انگور و نیم دیگرش انجیر بود
تذکره را که از مملکت بیام داشتم و اسم مرا در وی باحترام قید کرده بودند توی چنگ
با کمال استهزای بی اعتنائی نمائی تذکره را از من گرفته پشت و رویش را مثل اینکه
خوب فهمید نگاه کرد بعد نمونه از اسبابهای عام و زیب خودم را از قبیل چاقو
و آینه و طپانچه لوله متعدد باقسام و نوع مختلف دعوت و اشیاء دیگر بوی
نمودم و وعده کردم که اگر بقدر ضرورت آدم و فیل و ناو و سایر لوازم سفرم را
فراهم بیاورد همه آن اسبابهای خورده ریز را بوی میدهم قبول کرد و فراهم آوردنشان را
متعهد شد ولی گفت مشکل بتوانید در طرف یسار رودخانه مسافت بعیده از
هیچ سمتی عبور و مرور امکان ندارد و کسی نمیتواند برود پشت سر هم این کلمات را
بزبان جاری میکرد در مسافت در طرف یسار رودخانه بومی آلطرفی شدن
وحتی چند روزی در کنارها سیر و سلوک نمودن بودای این دو کلمه تکیه کلام
لادوپسهاست انقدر در این مدت بطول راه مسافرتم این کلمات
بگوشم خورده است که سرم را از بومی و بودای رفت

(۱) بومی
(۲) بودای

و دانهای حاکم را تقدیم داشته اشیاء موجود را تسلیم نمودم و بخشیدن آنست نیز که چون
مکری نداشتم و با احتیاط و آذوقه تمامی از برای خود ذخیره اش که بخ مزید کردم
دو نان و آذوقه ایام موجود نموده بودند بارهایم را در آنجا گذاشته از رودخانه سرابالا
رفتیم ۲۸ فوریه امروز هم باران بارید گذشت چراکه نانها بردند
و معیوب بودند و هیچ بکار مانمی آمدند پیغام سخت و سفارش تغیر آمیزی بحاکم
فرستادم و در طعن و ضرب شش سفارشها کوشیدم در جوابم عذرخواهی کرده و قرار
داده بود که در ساعت هشت صبح آدم و نانی بی عیب آماده خواهد کرد و بفرستد
در قرار دادش معلوم شد چند نفر غله و دو نان بزرگ و کوچک مهیا کرده بود
غره مارس اشب حول غریبی کردم و با بیم و اضطراب زیادی از خواب
برجستم چراکه در اطراف و جوانب منزلم صدای تاپ تاپ و توپهای چوبی
و صدای تفنگ بسیاری یکمرتبه بلند شده فضا را از صدای توحش تفنگ دیدم
گمانم که اطراف مرا گرفته محاصرم کرده اند و رو بمنزلم شلیک مینمایند
تفنگم را برداشته از منزل بیرون دویدم در حین دویدن به بیرون طپانچه ام را
نیز پر میکردم در خروج از منزل اندکی قلبم آسوده شد فهمیدم که مرا رجوعی نیست
بلکه در تمام قریه و اطراف صدای شلیک و صداهای دیگر بلند است معلوم بود
که تفنگها را رو بسمت رودخانه خالی مینمایند پس از لمحه تحقیق و اندکی تفتیش معلوم شد که

جرم و تحفه بیشتر از نصفش باریک شده است و متدرجا تاریکتر میشد انمردوم محتاج
بحکایت ماه در آمده میخواهند اژدهای دشمن را برانند و دیوی که ماه را در دهان
داشت بکشند بهر را منتظر بودم که کی واقعه تمام میشود و قضیه بانجام میرسد تا دو باره
بخوابی که باین کراهت و اضطراب بخواب سنگینم مشغول بشوم
افسوس که بخیال دعیه علم کهانت و تسخیر اجنه نیفتاده بودم تا حاکم را از این خط
و سوانح آسمانی بترسانم و از غضب و دود خیالی لاهوتی تهدیدش بکنم تا مرا
دست بدامن شده او را از شر دیوی که ماه را امید رو حراست نموده و از زبانش در جواب
شفاعتی بکنم و التماس بکنم که ماه را هم اذیت و آزار ننماید و آنوقت حظ وافری
وافر و دل خنده بکنم قطعا در آنحالت از خیال و جلال هرچه در قوه داشت بمن وعده
میکرد هرچند که وفا نمیکرد
تفنگهای اینها کلا فتیله و چخماقی است و من اصلا تصور نمیکردم که اینها اینقدر
تفنگ داشته باشند و این زیادی داشته باشند این تفنگها را از خورده فروش
چینی و دلالهای سیام و آنام و کامبوج و غیره که از بانگک می آیند خریداری کرده
در عوض جنس میدهند امروز را در جنگل چند علف و طیور و گل و گیاه و غیره
چیدم و معاودت بمنزل نمودم
۵ مارس الحاصل حرکت کرده راهی شدیم رود سیکمان تند آب زیاد

و آبشار فراوانی دارد ولی چندان اشکال و زحمتی ندارد در این فصل آب رودخانه
که خیلی صاف است چندان عمقی ندارد در سه ساعتی شب رودخانه و شش
و نیم ساعت بعد بقریه که مانگ کادو نام داشت بود رسیدیم [illegible]
کردم از اینکه گذشتیم چند نفر از ناوچیها و عمله جات نقلی کنار رفتند چراکه از عبور ما
بگورت پناه قریه مزبوره اطلاع داده بودند دومی آمده در کنار ایستاده همراه ما
ابرام و اصرار داشت که نباید از اینجا گذشت و دورتر رفت
بمن میگفت برای چه رو به تبت میروید دیگر آبادی و سکنه که در آن نقطه‌ها یافت
حتی از وحشیها هم دیار و آثاری نمی‌بینید علاوه بر اینها شما خود دیده اید که وحشیها
بسیار شریر و سفاک میباشند و بلکه شرارت نفسشان بسرحد کمال رسیده است
در جوابش گفتم تو تا حال میگفتی وحشی در کار نیست و از آنجاها عبث دیار و آثاری پیدا است
و حال میگوئی شرارت نفس دارند و اذیت و آزارشان بما میرسد در جوابم
گفت معدودی هستند که در جنگلها متواری شده گفتم چه بهتر همانست که من
میخواستم و در طلب آن میگشتم گفت بلی راست میگوئید ولی دیگر آب نیست که
که شما با ناو از روی سفر بکنید و با آن نقطه‌ها گذر نمائید گفتم میخواهم بدانم تا کجا آب هست
چون جمیع لادوسها در دنگو میباشند و دایم مرا فریب داده اند و دیگر تا
چیزی را بچشم خود نبینم باور نمیکنم همین جهت است که لا علی التعیین و علی العمیا میروم

این را که گفتم همراهان خود گفتم در عجله کرده گفتم در حرکت شتاب بکنند و ناو در آب
راه بکشند برویم بعد خطاب بگورت آب کرده گفتم جناب حاکم شب بخیر
با رفتیم پس از حرکت کردن بصدای بلند بوی گفتم اگر در سر راه خود بقدری که باید وحشی
پیدا کردم برگشته بتو مهمان میشوم و جلالت شانت را امتحان میکنم
آنشب را در روی تل ریگی که مانند جزیره محقری بود ماندیم چون [illegible]
و شدت هوا تاریک بود و زیاده مضطرب بودیم از اینکه یک گله فیل وحشی
آمده در عمق آبی که نزدیک ما بود با انواع و اقسام آب بازی و شیطنت مشغول
و صداهای غریب و عجیب میکردند من خود با تفنگ گلوله دار یکی و سپاهیان
با تفنگهای فتیله و سنگی حاضر ایستاده بودیم که اگر قصد ما بکنند در دو جا بایند حتی الامکان
دفاع بکنیم و آنها را از خود دور نمائیم چون عددشان زیاد بود جرئت نکردم
که مبادرت در خالی کردن تفنگ نموده یکی از آنها را نشانه بکنم تا پس از مدتی
بطرف ملج خود رفتند و ما را زنده و سلامت باحوال خود گذاشتند
۲ مارس اول صبح ناوها حرکت کرده و راهی شدیم همه را بملایمت
و آرامی میرفتیم بدون اینکه تنداب معتبری در جلو خود ببینیم تا اینکه در ساعت
یازده و نیم به تنداب عمده و معتبری رسیدیم که کرها و سنگهای و نعرفات از سمت
یمین پیش آمده بود و برای رودخانه جز معبر صعب المسلک تنداب و برای ناو ...

شناگرها از منگ کادو خواهیم رفت از این تنداب میکردند و عبورش را
غیرممکن میدانستند برخلاف من که دایم برخلاف اعتقاد آنها معتقد بوده‌ام
و عبورش را سهل میدانستم اعتنائی بحرفشان نمیکردم گفتم لنگای اول را خالی کرده
و سه چهار عدل صندوقی که از آنطرف تنداب باز خودش حامل خواهد بود در وی
گذاشتند و همه همراهان را دور خود جمع کرده بصراحتی که ممکن بود بآنها فهمانیدم و تأکید
و نهی نمودم که اگر شده چهار روز در اینجا مانده‌ام میمانم و از این تنداب میگذرم و نیز
بر خود محکم کردم که تا بجائی که آب بتواند عبور کردنی باشد و مانع از عبور خود و ناو نباشد
بروم و گوش بحرف احدی ندهم پس از این نطق مختصر من اجاغاهای آنجا ناو و حمالی
نمودند ولی به تکان آب همه را در روی کره‌ها برو در انداخت و ناو را ربوده برای ساخت
فهمیدم که حیله مهلکی بکار برده‌اند که رایم را از عبور منصرف سازند چراکه آنقدر خوف از
از آنسمت رفتن داشتند و وحشت کرده بودند که راضی بهلاکت و غرق شدن بودند
و میل بآنسمت را نداشتند که مبادا با وحشیها ملاقات نمایند و دیگر بسته چشم از حیات
بپوشند من با همه حوصله که برای عبور از این تنداب ذخیره کرده بودم شروع
به بیحوصلگی کردم وقتی که یکی از آنها آمده خبر داد که طنابهای ناو پاره شده‌اند و طناب
زیادی هم نداریم فرستادم از جنگل جگن زیادی آورده بهمدیگر تابیدند و برای
کشیدن ناو طناب درست کردند ناو در دستهای متقلب جگن پوسیده آورده

طناب پیچ کرده بودند همین ناو در دستهای ظاهر خراب باطن خود را نیز که پارگی
دو دفعه است بروز داده‌اند الحاصل با خود قرار داده بودند که یکی بالاجماع
یکمرتبه تکانی بطناب در بحبوحه تنداب بدهند و او را پاره و خراب بکنند و برای
اینموقع در میان خود کلمه قرار داده بودند که بمحض ادای آن طنابها بقوت تکان
بدهند بالاخره تکان خشکی چنانکه شرح دادیم در کشیدن ناو طنابها داده
بالتمام آنها پاره شد و نیز بکلی در روی سنگهای نوک تیز برو در افتاده مثل اینکه میخواهند
سرشان را ببرند زوزه می‌کشیدند مجدداً ناو را آب کشاله کرده برد
اینمرتبه را حلم ورزیده هیچ نگفتم از همه سرزنشان را نزد خود نگاه داشتم و با
وعده تنبیه و سیاست سختی کردم که اگر بار دیگر طنابها پاره شوند در حقش
معمول بدارم در مرتبه ثالث باز همان اوضاع را فراهم آورده بودند مرد
مزبور در روی سنگی والمیده منتظر تقلب رفقایش بود همینکه طنابها پاره شدند یکی
از نوکرهای آخامی من کاتالا او را با مشت و لگد کوبید دلم باحوال او در آنحالت
که در زیر مشت و لگد نوکرم با چشم عجز و نگاه تضرعی و صدای نصفه گرفته هم را
بوُدای بوُدای میگفت یعنی امکان ندارد و گذشتن محال است
در انجمن یک ناو پاک بلند قدی از آنها را دیدم که استهزاء آمیز میکرد و حرکات
مرا مزخرف میدانست بوی پریدم و با یک مشت خوب ... کاری چنانچه

گویدم که بمیان تندآب افتاده در پنجاه قدم بفاصله سرش از آب درآمده
نمودار گشت واز ترس پشت تا نوبی از آن دور ایستاده نزدیک نیامد
یاران نیز از ترس فرار کرده در جنگلها پنهان گشتند مگر چهار نفر ایشان که من
وچینیها را نا امیدها محکم نگاه داشته بودیم مانده بودند
نوکر چینیم را با یکی از نیز ترجمانم به **مونک کادو** فرستادم که لنگهای پسکتر وطناب
وآدم وآذوقه وسایر لوازم ومایحتاج برایم بیاورد وخودم با حالت تغیر وملال
وانقلاب احوالی درآنجا ماندم همینکه نوکر چینیم رفت همه لادوسها بیکه در جنگل اختفا
جسته بودند آفتابی شده با آنهایی که من نگاه داشته بودم ولی بقیه بیگیر بند
وعور خود را در آب انداخته چون کرم آبی وبچه وزغ از ما دور شده از آب گذشتند
وبآن طرف رفتند آنشب را تنها با دو نفر آنامی وپیرمرد لادوس با تب
بسیار شدیدی بسر بردم اما چگونه وکیف شبی وچه قسم وچطور شبی که گفتنی نیست
چهارم مارس ذیب بظهر نوکر چینیم برگشت به نادوست عمله لادوس با خود
آورد همه اسباب فراریها از قمه وتفنگ وغیرها بیکجا مانده بتصرف ما درآمد
از قراریکه نوکر چینیم تعریف میکرد که بواسطه مرض مجانی وضعفی که علی الفضله در
مونک کادو بروز کرده بود وما ازآنجا بیرون آمده ایم مرض را با خود آورده
در منزل دیشبی سرایت داده ایم چهار نفر تلف شده اند از بیماتش چنین مستفاد

این دفعه را که امتحان عبور از تندآب مزبور نمودم بواسطه بیکی نادانیهای
ازوی گذشتیم وراهی شدیم بجهه پیش رفتیم آبادی وحشی آدمی را ندیدیم
نزدیک بود حرف لادوسها را باور بکنم واز جان نمایم که دیگر نداده بودند
طول نکشید که علامت دهکده وآثار آبادی نمودار گشت باوجود که خود وهمراهانم
همگی از سر تا پا در سلاح وحربه غرق بودیم واظهار شجاعت ودلیری مینمودیم کسی را
یارای آن نبود که از سفینه بیرون رود وبآبادانی درون شود من خودم با آنچه
مبادرت در خروج از ناو ودخول در دهکده نمیکردم که مبادا وحشیها از همه
وهیکل اعجوبه من واهمه نموده فرار نمایند بالاخره جمعی را فرستادم وپس از
لمحه برگشتند یکنفر مرد پیر کور وزن مسترخیه را همراه آوردند پس از تحقیقات معلوم شد
که بواسطه بروز وبائی که در آنجا پیدا شده وچهار نفر را کشته بود سکنه آنجا فرار کرده
مسلم شد که درست بوده وباء واقع شده کور مزبور را که چند کلمه لادوس میدانست نزد خود
خواندم نهایت بجهه تمام تر از صدای من واهمه داشت اطمینانش دادم وچند
چیز مختصری بوی هدیه وارتعارف کردم در تمام عمرم نشده با آن بلادت
وحشی را بچشم بیند تا صفت کسی را که با او طرف گفتگو است استنباط کند چون همه
لادوسها وجنگلیها خودشان از این حلیه جولیت وپیرایه زینه بکلی محروم وبی
بی نصیب میباشند از آنجهه متحیرند که مرا در کدام طبقه از حیوانات محسوب دارند

خلاصه کلام پرپرد کو اندک امنیتی و جزئی اطمینانی بهم کرده در شرکت با غذای ما
سد جوعش را نمود قدری برنج برای قوت چند روزه اش جا بگذاشتیم و بعد از
بقریه اش دادم سکنه این قریه در کنار رود سکمان و نهرهای دیگر بطلا جوئی
اشتغال میورزند نعتا بو با دچار شیوع وا گرده بودند و بجهة احمال و اثقال زیاده
غیر لازم داشته اند جا گذاشته اند

لا و و سها چنان ترس و هم از این دو نفر وحشی حاصل داشتند و آنقدر مشوش و مضطرب
بودند که راضی به ترک خود بودند و بملاقات آنها نبودند و بلکه خشنودتر بودند که در این
راه از اینجا تا به موکادو از گرسنگی بمیرند در راه منزل و جهار را پیش بگیرند

۵ مارس باز راه حرکت داده رفتیم کنارهای رودخانه عجب حالی داشت بجهة
بیشتر میرفتیم جنگل کناره رود دیگر و صفا و خضرتش را بیشتر نمایش میداد بلکه در بارهای جاها
تا کنار آب آمده بود یک نوع کلاغ عظیم الجثه که تاکنون بان مثال و نظر کلاغی دیده نشده
بود فوج فوج دسته دسته می آمده در کنار رودخانه می نشستند بمجرد ما را دیدن از دور ما را
دور می پریدند و صدای بم و عجیبی میکردند امکان نداشت که یکی از آنها را بتوانیم
زدن و از گوشتش متمتع توانیم شدن

قریب بساعت نه روز زنبیل پر از خاک سفید را دیدیم که در میان راه باریکی کوتاه
بمیان رودخانه ممتد بود بجای مانده بود احتمال آبادی دادم و بلکه امیدوار شدم که در این

دفعه دستی بروی جنگلها خواهم گذاشت و این گرفتها را خواهم گرفت گوش
بحرف احدی جز عجله خود نداده خودم را بجنگل انداختم و بکده را که در ضعف مربع و در نهایتش
بزرگ پنج شش خانوار گالی پوش بود دور او دور آنها را خیابانی از قلعه‌ئی که خیلی تیز
و برنده بود تعبیه کرده بودند بشدتی نوک آنها تیز بود که از شکافتن و درانیدن هیچ چیز
پرهیز نمیکرد حتی شلوار مرا که کتان ضخیمی بود و اصلا خیال پاره و سوراخ شدن نمیشد
در اول مرتبه پاره پاره و سوراخ سوراخش نمودند که چنین اوضاع حفظ و اسباب بورنی
تیز در درب هر خانه فراهم آورده بودند راه باریکی هم که بقریه میرفت آن را هم
قلم نی کوبیده بطوری و لطیفه نهای بزان در استحکامش کوشیده بودند که امکان
نداشت احدی داخل آنقریه تواند شد انتقم فن مخرد این نوع اسباب حفظ
در میان کل وحشیهای هند و چین متداول است و شیوع تمامی دارد اهل کامبوج
و آنام و لائوس و مملکت بوماترا و بورنئو بالتمام این رسم را معمول میدارند
در محرز تید انکابنی که خانها را در دور آن بنا کرده اند در روی دو درخت شاخه دار برنج
جائی برای دیده بان و کشیکچی شب ساخته بودند

همه این تدابیر و احتیاطها را نه تنها برای رفع شر و دفع ضرر سباع و حیوانات بکار میبرند
بلکه از برای رفع آزار و دفع کرد از انسان هم هست که دایم در کمینشان میباشند و
دام دستگیرشان نموده و اسیرشان نمایند آنچه اسباب و مخلفه داشتند بهمه

اساس است دارا بودند گذاشته و فرار کردند از جمله اسبابهائی که از آنها بجا مانده
اسلحه باقسام اسباب خانه زنبیلهای خاک کوئی طلا خونی تیرهای زهرآلود ناودان چگینی
زنبیلهای ترکیب مختلف اسباب بازی اطفال وغیره فی الفور مسئله مشکل که جهت
فرار کردن پیسکه اتفاق افتاده باشد معلوم گشت کیفیتی که از پیشه مجاور تقریبا طلوع
بود حل معما را نمود پس از جستجو دو نعش تازه دیدیم در آنجا خوابانیده بودند قدری
آب برنج و توتون و اسلحه چندی از تیر و کمان وغیره در پهلویشان گذاشته
چنین مینماید که وحشیها بر قدر اسباب و احتیاجی را که در دنیا دارند در آخرت نیز
لازم دارند و بکارش میزنند در چنین ده قریه را گشتن چهار باب خانه کوچک تازه
باکمال به کبوترخان بودند بنظر درآوردیم لاو وحشیها گفتند این خانهای تازه بنای
با این وضع علامت این است که چهار نفر تازه مرده اند چراکه رسمشان این است
که برای هر مرده خانه تازه بنا بکنند بعد دو نعش دیگر را هم که طعمه کرکسها شده بود پیدا
کردیم این چه زندگی و چه قسم معیشتی است که این خاک نشستگان دل نصیبان
از این جهان دارند و چه قسم مردنی است که این بدبختان میکنند چه حماقتی
چه حماقتی که از بزدلی بهم میپاشند نمیدانم چه واقع شده که این جنس مردمانی
که چون ما آدمند و معلوم نیست که از شاعر هم محروم باشند کاشانه سرشان هم
چون سر ما مملو است و بلکه پر مغزتر از لاو وحشیها هستند اینقدر از آنها عقب مانده‌اند

و این شدت عقب ماندگی و مخذول و منکوب شدن
این عقب ماندگی و پست رتبتی اینها دو چیز است که از اثر وهم و جبنی باشد
که روح اینها را مانع از شکفتگی و نفس اینها را مانع از جاه‌طلبی و خودشناسی و بلند
پروازی شده است این خوف و بیم از اثر رسم عبودیت عارض این بیچارگان
شده این چنین از اثر صدمات من غیر استحقاق و تعدیات من غیر حق و بلکه
بواسطه ظلم مبنی است که بجان و مال و عیال و اطفالشان وارد می‌آورند
کسی چه میداند که آیا این رسم عبودیت و نهب اموال و ظلم بر خلاف
عدلی که بر این بیچارگان را دامنگیر شده مرتفع میشود و یا روز بروز شدت خواهد کرد
و بهم مردم را خراب و ضایع روزگار خواهد نمود
اعتقادم این است که با جزوی پولی و دو سه سال مدتی خیلی تفاوت میتوان
در این عادت وغیره بهم رسانید نمیگویم که بالمره عبودیت و رسم خرید و فروش
موقوف میشود لیکن خیلی تفاوت خواهد کرد
چون توقف در این دهات متعفن را مطبوع و موافق صلاح ندیدم و منظورم
نیز در آنها بعمل نمی‌آمد لهذا از آنها دور شدم پس از آنکه وضع را پسندیده و خوب
ندیدم و ناخوشی و بار اسخت منتشر در این سامان دیدم فسخ عزیمت کرده به
آتوت مراجعت نمودم

[illegible] سنه ۱۲۹۲ [illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

[illegible] از طرف عین الشرف [illegible] روح [illegible] العالمین [illegible]

[illegible]

بتاریخ شهر صفر المظفر ۱۲۹۲

چاپ کارخانه [illegible]